

ویژه نامه 16 آذر دانشجویی «» ویژه نامه 16 آذر دانشجویی

اطلاعیه سازمان :



توجه : این شماره نشریه راه کارگر، شماره ویژه ای جهت دادن پوشش خبری به مبارزات دانشجویی در رابطه با تجمعات آنان در 13 آذر ماه است. جهت دریافت اخبار مستمر و پیگیر در رابطه با تداوم مبارزات در داخل ایران به سایت های اینترنتی : راه کارگر و رادیو برابری مراجعه نمایند.
www.radiobarabari.net www.rahekargar.de

روز دانشجو

و خلاء تشکلهای اتحادیه ای در دانشگاهها
آرش کمانگر

بقیه در صفحه 3

بازداشت گسترده دانشجویان در تهران و
مازنداران را قویا محکوم می کنیم!

بقیه در صفحه 1

بخش هایی از مقاله آذر ماه 1386
دکتر محمد ملکی ، رئیس اسبق دانشگاه تهران :
در رابطه با 16 آذر 1332

بقیه در صفحه 2

* دید گاه *

جنگ ، صلح و انتخابات!

بقیه در صفحه 6 بینا داراب زند

گزارشی از سلام دمکرات در روز

سه شنبه 13 آذر- از ساعات ابتدایی صبح تا ساعت 11 بقیه در صفحه 9

گزارشاتی از داراب بینازند

13 آذر 1386 - از ساعت 12 تا 12:30 بقیه در صفحه 9

خبرهای آوای دانشگاه

سه شنبه 13 آذر - از ساعت ۱۲ تا ۱۳ بقیه در صفحه 9

* دید گاه *

مصاحبه ی. صفائی با هژیر پلاسچی

بقیه در صفحه 10

نامه ی یک جان کوچولو به یک گردآفرید

بقیه در صفحه 13

قوچانی و دوستانش یا انجمن اخوت ننولیبیرال ها

مصطفی دهقان بقیه در صفحه 14

16 آذر،

چپ و نمایندگی مطالبات دانشجویان

بقیه در صفحه 3 علی سالم

اسامی دانشجویان بازداشت شده تا ظهر روز 13 آذر 1386

بقیه در صفحه

[آوای دانشگاه](#)

16 آذر،

چپ و نمایندگی مطالبات دانشجویان

بقیه در صفحه

علی سالم

خورشید از خراش خونین گلو می گذرد

بقیه در صفحه 5

هژیر پلاسچی

هر شب ستاره ای را به بند می کشید اما

این آسمان غم زده هنوز غرق ستارهاست

بقیه در صفحه 6

فواد شمس

بازداشت گسترده دانشجویان در تهران و مازنداران را قویا محکوم می کنیم!

برپایه اخبار دریاقتی از رادیو برابری و منابع موثق دانشجویی، در آستانه برگزاری مراسم شانزده آذر؛ نیروهای امنیتی و اطلاعاتی در تهران و مازنداران به بازداشت دانشجویان پرداختند، بطوریکه از سرنوشت تعدادی از آنان هیچ خبری در دست نیست.

گزارشگر رادیو برابری در روز یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۸۶ برابر ۲ دسامبر ۲۰۰۷، اعلام می دارد: «نیروهای امنیتی مهدی گریلو از فعالان دانشجویی، انوشه آزادفر، الناز جمشیدی، نادر احسنی، با ضرب و شتم بازداشت شد. همین منبع می افزاید:

«دانشجویان دستگیر شده از طیف چپ دانشگاه بوده اند. در این میان وسایل و اموال شخصی اینان نیز توسط نیروهای اطلاعاتی ضبط کرده و با خود برده اند» در خبر دیگری رادیو برابری گزارش می دهد: «بهرز کریمی زاده، از فعالین مستقل چپ و بهرنگ زندی، میلاد معینی، آرش پاک زاده، حسن معارفی نیز از دانشگاه تهران و مازنداران نیز دستگیر شده اند و حامد محمدی بیش از یک ماه در زندان و تحت شکنجه است» همچنین گزارش هایی نیز به نقل از فعالین دانشجویی در تهران حاکی از آن است:

«نهادهای امنیتی از روز یکشنبه تا کنون با ده ها دانشجویی فعال چپ تماس گرفته و آنان را به وزارت اطلاعات احضار کرده اند. تعدادی از این دانشجویان که احضار و تهدید به بازداشت شده اند عبارتند از: "یاسر پیر حیاتی"، "پریسا نصر آبادی"، "محسن غمین"، "پاپک پاشا جاوید" و "بهزاد موسوی". در تماس با فعالین دانشجویی گفته شده است اگر تا ساعت ۱۳ روز دوشنبه خود را به وزارت اطلاعات معرفی نکنند بازداشت خواهند شد. «، علاوه در گزارشات نیز آمده است: «سعید حبیبی، حوالی ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه ۱۱ آذر در حالی که از محل کار خود عازم منزل بوده؛ بازداشت شد. «سلام دمکرات گزارش داد:

«... خوشبختانه سلامت امیر سلیمی ها تایید شد و بدین ترتیب احتمال بازداشت وی رد شد.» در ادامه این روند سرکوب و بازداشت های گسترده کیوان امیری الیاسی نیز از ساعت ۱۲ ظهر روز دوشنبه به احتمال قوی بازداشت شده است. از دانشگاههای چمران اهواز، فردوسی مشهد، رشت، کردستان، بابلسروچند شهردیگر نیز اخبار دستگیری فعالان دانشجویی دست اندرکار برگزاری پیش زمینه اعتراضات شانزده آذر، وسیعاً می رسد.

تهدید و بازداشت و تهاجم به منازل دانشجویان، از یکسو ادامه فضای سرکوب و خشونت در جامعه و برای مرعوب ساختن دانشجویان و دیگر فعالان جنبش های اجتماعی همچون: زنان - کارگران و...، برای جلوگیری از رادیکالیزه شدن این تحركات است. و ازسوی دیگر چنین تهاجم افسار گسیخته خیابانی و حمله شبانه به منازل دانشجویان، خود به نوعی نشانه ضعف و زبونی رژیم از پیشروی این اعتراضات نیز می باشد.

چنین تعرضی به معنای جلوگیری از فعالیت اجتماعات شانزده آذر و برنامه های اعلام شده دانشجویان در سطح دانشگاههای تهران و سایر مراکز دانشگاهی استانها و شهرستان ها، برای سلب آزادی بیان و اندیشه و فضای "پادگانی" نگهداشتن دانشگاه و برای درهم ریختن صفوف دانشجویان است.

دانشجویان چپ قرار است در روز ۱۳ آذر تجمعی به مناسبت روز دانشجو تحت عنوان "نه به جنگ، دانشگاه پادگان نیست" در مقابل دانشکده فنی دانشگاه تهران برگزار خواهند کرد. در چنین شرایطی نباید فرصت داد که نیروهای امنیتی به محل زندگی و محیط دانشگاهی وارد گردند. نباید در چنین وضعیت پلیسی حاکم، شتابزده عمل نمود.

تنها با پیوند وسیع و عمیق با سایر جنبش های اجتماعی و گره خوردن با آنان و تلفیق آموزه ای کارمخفی و علنی و بسیج وسیع تر نیروهای اجتماعی حول برنامه های شانزده آذر، می توان زمینه آزادی بی قید و شرط همه دستگیر شده گان روز های اخیر را فراهم ساخت.

می باید عموم جامعه را مخاطب قرار داد و مبارزه با نظام را با کشاندن فراخوان شانزده آذر از محدوده ی دانشگاه به گستره ی اعماق جامعه و با بسیج نیروهای اجتماعی حول برنامه حساب شده و موثر، می توان دشمن را عاصی کرد و برنامه سرکوب آنان را خنثی نمود.

سازمان ما ضمن محکوم نمودن دستگیری فعالان جنبش دانشجویی دانشگاه تهران و مازنداران که - اسامی شان تا حال اعلام گردیده است - و از جمله: **مجید توکلی، احمد قصابان، احسان منصوری** که از پیش در زندان اوین بوده اند. از همه نهاد ها، تشکل های کارگری مستقل و جنبش های اجتماعی همسو، مدافعین حقوق بشر، احزاب و سازمانهای آزادیخواه و برابری طلب، در داخل می خواهد با اقدامی موثر خواهان آزادی بی قیدو شرط دستگیر شده گان شوند.

ما عموم فعالان سیاسی، احزاب و سازمانها و مدافعین حقوق بشر در خارج از کشور را نیز مخاطب قرار داده تا با تمام توان و انرژی و با سلسله اقداماتی در سطح جهان، خواست آزادی بی قید و شرط تمامی دستگیر شده گان و بازگشت آنان به ادامه تحصیل و زندگی را پیگیرانه در کارزار های وسیع، توأمان دنبال نمایم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
دوشنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۶ - ۳ دسامبر ۲۰۰۷

بخش هایی از مقاله مورخ آذر ماه 1386

دکتر محمد ملکی، رئیس اسبق دانشگاه تهران:

در رابطه با 16 آذر 1332

"روز دوشنبه ۱۶ آذر تعداد زیادی از سربازان داخل دانشگاه شدند و پیش از ظهر آن روز بین دانشجویان دانشکده های حقوق و علوم و مأموران فرمانداری نظامی برخوردهایی روی داد ولی در دانشکده فنی به دلیل حضور یکی از گروهیها در سر کلاس برای دستگیری دانشجویانی که شعار داده بودند کار به خشونت کشید. دانشجویان با دیدن یک گروهی در کلاس درس و مشاجره با استادشان که به ورود او به محل درس اعتراض می کرد از کلاس بیرون می آیند و علیه حضور نظامیان در دانشگاه اعتراض می کنند. در این هنگام نظامیان دانشجویان را تعقیب و در سراسر و سالن دانشکده فنی آنها را هدف مسلسل های خود قرار می دهند. در نتیجه سه دانشجو (مصطفی بزرگنیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قنلجی) شهید و عده ای نیز مجروح می شوند."

"خبر تظاهرات ۱۶ آذر و کشته شدن سه دانشجو به سرعت در سراسر جهان انتشار یافت و بسیاری از دانشگاههای اروپا و آمریکا با دانشگاه تهران ابراز همدردی کردند. در مراسم برگزاری سومین روز شهادت دانشجویان، ده ها هزار تن از مردم تهران و شهرستانها بر سر مزار آنها در امامزاده عبدالله گرد آمدند. تلاش مأموران انتظامی برای جلوگیری از حرکت دسته جمعی هزاران دانشجو به شهر ری با شکست مواجه شد و دانشجویان مراسم وداع با یاران شهید خود را همراه با شعارهای ضد استبدادی باشکوه فراوان برگزار کردند و در اعتراض به جنایات رژیم مدت پانزده روز از شرکت در کلاسهای درس خودداری نمودند."

"حادثه ۱۶ آذر ۳۲ به عنوان یک روز "مقاومت تاریخی" در تاریخ دانشگاه تهران ثبت شد. از آن پس همه ساله به رغم کوشش رژیم و ساواک، دانشجویان دانشگاه تهران و دیگر دانشگاههای ایران مراسم و تظاهراتی به یاد شهیدان آن روز بر پا کرده اند که تا امروز ادامه دارد و ۱۶ آذر نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران و مقاومت دانشجویان و دانشگاهیان در برابر ظلم و ستم حکومت کنندگان اعم از شاه و شیخ شناخته شده است."

اسامی دانشجویان بازداشت شده تا ظهر روز 13 آذر 1386

تا لحظه ی تنظیم این خبر در "آوای دانشگاه" دست کم 20 تن از فعالان دانشجویی چپ گرا در دانشگاه های تهران و شهرستان های بابلسر و اهواز و... بازداشت شده اند.

همچنین گزارشات ضد و نقیض دیگری مبنی بر ادامه بازداشت های به "آوای دانشگاه" می رسد که سعی می کنیم بعد از تایید این اخبار آن ها را منتشر کنیم.

تا لحظه ی تنظیم این خبر و قبل از آغاز تجمع امروز 13 آذر در دانشگاه تهران بنا به گزارشات موثقی که به دست "آوای دانشگاه" رسیده است می توان نام دست کم 18 تن از فعالان دانشجویی بازداشت شده را به شرح زیر به اطلاع عموم رساند:

میلاد معینی - بهرنگ زندی - حامد محمدی - انوشه آزادفر - الناز جمشیدی - احسان آزادفر - مهدی گریلو - نادر احسنی - سعید حبیبی - آرش پاکزاد - حسن معارفی - بهروز کریمی زاده - کیوان امیری الیاسی - نسیم سلطان بیگی - علی سالم - مجید اشرف نژاد - محسن ثقفی - محسن غمین - و ۲ تن از رفقای اهوازی که نام شان مشخص نیست.

روز دانشجو

و خلاء تشکلهای اتحادیه ای در دانشگاهها

تاکید دانشجویان چپ بر ضرورت پیوند با مبارزات طبقاتی کارگران و زحمتکشان و پافشاری بر مطالبات رادیکال آزادیخواهانه و برابری طلبانه و نیز مبارزه با امپریالیسم و سرمایه داری با افقهای سوسیالیستی، و ایجاد نهادها یا تشکلهایی برای پیشبرد این اهداف، نباید سبب شود که رسالت عاجل ایجاد اتحادیه مستقل و سراسری دانشجویان ایران حول اهداف صنفی و اجتماعی این قشر وسیع به فراموشی سپرده شود و با این تصور شکل گیرد که گویا همین محافل و گروههای کوچک دانشجویی میتوانند جای خالی یک تشکل سراسری، مستقل و وسیع دانشجویی را پر کنند.

آرش کمانگر

در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، هزاران تن از دانشجویان، با اجتماع در دانشکده فنی دانشگاه تهران در واکنش به سفر گستاخانه ریچارد نیکسون به ایران و برای بیان مجدد خشم و کینه خویش از کودتای سیا ساخته ۲۸ مرداد، دست به یک حرکت اعتراضی زده و فریاد مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر استبداد سر دادند. این حرکت دلیرانه درست در شرایطی رخ داد که تنها چند ماه از کودتای خونین تابستان ۱۳۳۲ می گذشت. زندانها از انبوه مبارزان چپ و آزادیخواه مملو بود و روزی نبود که خیر دستگیری و شکنجه مخالفین سیاسی دیکتاتوری سلطنتی به گوش نرسد. رژیم محمد رضا شاه وقتی با سیل اعتراض به سفر فرستاده بلند پایه امپریالیسم آمریکا مواجه شد، به قوای نظامی خود فرمان شلیک داد. در نتیجه این یورش خونین به حریم دانشگاه، تعدادی زخمی و از آن میان سه دانشجو بنام های قندچی، رضوی و بزرگ نیا جان باختند. از آن تاریخ تا کنون دانشجویان مبارز کشورمان سالگرد این واقعه خونین را بعنوان روز دانشجو پاس میدارند. روزی که دیگر صرفاً تجلیل و یاد بود آن سه دانشجوی رزمنده نیست، بلکه فرصتی ست دوباره بر سازش ناپذیری انبوه دانشجویان آگاه و مترقی با استبداد و بی حقی عمومی، و دفاع از آزادیهای فردی و اجتماعی. اما نه رژیم پهلوی و نه رژیم اسلامی به این خواستههای حق طلبانه گردن نگذاشتند. رژیم پهلوی با استقرار گارد سرکوب ویژه دانشگاهها و سازماندهی مامورین ساواک برای شناسایی و دستگیری "سیاسیون"، برای حفظ "ثبات" این کانون حساس، اهمیتی استراتژیک قائل بود. اما به رغم این سیاست ها، انبوه دانشجویان چپ و مبارز با برپایی محافل مطالعاتی، تیم های کوهنوردی، توزیع اعلامیه ها و کتب ممنوعه و بالاخره همکاری فعال با سازمانهای مخفی اپوزیسیون و در کنار آن راه اندازی حرکات صنفی، خواب آرام را از آن رژیم سلب کرده بودند. بیاد داشته باشیم که بخش اعظم اعضای سازمانهای زیر زمینی از محیط های دانشگاهی برخاسته بودند. در جریان انقلاب ۵۷ نیز دانشجویان نقش بارزی در سازماندهی اعتراضات میلیونی داشتند. بعد از شکست این انقلاب عظیم و حاکمیت ارتجاع مذهبی، حتی در اوج توهم توده ای نسبت به خمینی، رژیم نتوانست پایه چندان در مراکز آموزش عالی بدست آورد. طبیعت دانش پژوهانه، آزاد منشانه و روشنفکرانه دانشجویان خیلی زود آنها را در برابر ارتجاع نو رسیده قرار داد. از اینرو رژیم اسلامی چاره ای جز این نداشت که در اردیبهشت 59 با سازماندهی یک "انقلاب فرهنگی" دانشگاهها و با همانطور که خود می گفت سنگر چپ ها را تسخیر و سپس تعطیل کند. رژیم اسلامی تنها زمانی اقدام به باز گشایی دانشگاهها در سال 6۲ نمود که هم با اعدامهای گسترده سالهای 6۰ تا 6۲ هزاران تن از دانشجویان و فعالین اپوزیسیون را از صحنه سیاسی کشور محو کرده بود و هم هزاران دانشجوی مخالف را اخراج و از حق تحصیل محروم نموده بود. ضمن اینکه با تعبیه صافی های متعدد از جمله هیات های گزینش و نیز اختصاص بیش از 50 درصد سهمیه دانشگاهها به ایادی حزب الهی رژیم، توانست لاقلاً برای یک دهه محیط سیاسی دانشگاهها را به رکود و رخوت بکشاند. اما دیری نپایید که موجی از حرکات پراکنده صنفی و رفاهی دانشگاههای سراسر کشور را فرا گرفت. حرکاتی که هر سال بر ابعاد آن افزوده می شد. این حرکات به نوبه خود روی بخشی از پایه حمایتی رژیم در انجمن های اسلامی

دانشگاهها تاثیر گذاشت و آرام آرام هویت اصلی این تشکل ها دچار سانیده گی مزمن شد.

انشعاب بزرگ این تشکل های قانونی در جریان انتخابات مجلس چهارم شورای اسلامی و تعمیق آن در انتخابات مجلس پنجم و بالاخره صف آرایی آنها در جریان انتخابات ریاست جمهوری 2 خرداد ۷۶ تردیدی باقی نگذاشت که جناحهای رژیم دیگر حتی در میان اکثریت پایه حمایتی خود در دانشگاهها نیز حرفی برای گفتن ندارند. بنابراین در دوره پس از دو خرداد ۷۶ این حرکات و اعتراضات صرفاً صنفی نیست که شاخص اساسی جنبش دانشجویی را نشان میدهد بلکه حرکات آشکار سیاسی و حتی پیشقراولی جنبش دانشجویی در اعتراضات سیاسی وجه مشخصه اصلی مراکز دانشگاهی کشورمان محسوب می شود. جنبش شش روزه تیر ماه ۷۸ و خیزش ده روزه خرداد ۸۲ که علاوه بر تهران در چندین شهر بزرگ دیگر ایران رخ داد و از حمایت وسیع توده های شهری خصوصاً جوانان برخوردار شد جلوه ای از این تحول را به نمایش گذاشت. این خیزشهای با شکوه اگر چه با دستگیری صدها تن موقتاً سرکوب شد، اما بر آگاهی و تجربه جنبش دانشجویی افزود.

با این همه مبارزه برای لغو احکام حبس و برای آزادی کلیه دانشجویان زندانی و نیز حق ادامه تحصیل دانشجویان اخراجی و "ستاره دار"، برسمیت شناخته شدن حق فعالیت آزادانه فرهنگی و سیاسی در دانشگاهها و آزادی ایجاد تشکل های مستقل دانشجویی، و نیز حق انتشار نشریات مستقل آن اماچهایی فوری هستند که جنبش دانشجویی میتواند و باید خود را حول آنها بازسازی کند و گسترش دهد.

اما مبارزات دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تنها زمانی میتواند از حمایت مردم ستم دیده برخوردار شود که اولاً بسوی اعماق جامعه جهت گیری کند، یعنی به اشکال گوناگون با توده های کارگر و زحمتکش پیوند خورد؛ ثانیاً آفق خواستهها و اهداف خود را گسترش دهد یعنی مطالبات ضد استبداد و آزادیخواهانه خویش را با مبارزه برای برابری و علیه نابرابری طبقاتی تلفیق نماید. اکثریت دانشجویان کشورمان از خانواده های زحمتکش برخاسته اند، بنابراین عطف توجه به مبارزه طبقاتی و مطالبات طبقاتی اکثریت ستمکش، انتظار بعیدی از این جنبش نیست. شعار "کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد" و "کارگر، دانشجو، پیوند تان مبارک" در تاریخ مبارزات مردم کشورمان از جایگاه شایسته ای برخوردار بوده است.

همچنین مقابله با خطر جنگ و تحریمهای فلاتکبار اقتصادی - که محصول ماجراجوئیهای دو نیروی ضد مردمی یعنی جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا و متحدانش است - یکی از عرصه های مهم فعالیت دانشجویان - بویژه سوسیالیستها - محسوب میشود که جرقه های اولیه آن اخیراً با شعار "نه استبداد داخلی، نه دخالت خارجی" در برخی حرکات دانشجویی بازتاب داشته است.

اما تاکید دانشجویان چپ بر ضرورت پیوند با مبارزات طبقاتی کارگران و زحمتکشان و پافشاری بر مطالبات رادیکال آزادیخواهانه و برابری طلبانه و نیز مبارزه با امپریالیسم و سرمایه داری با افقهای سوسیالیستی، و ایجاد نهادها یا تشکلهایی برای پیشبرد این اهداف، نباید سبب شود که رسالت عاجل ایجاد اتحادیه مستقل و سراسری دانشجویان ایران حول اهداف صنفی و اجتماعی این قشر وسیع به فراموشی سپرده شود و با این تصور شکل گیرد که گویا همین محافل و گروههای کوچک دانشجویی میتوانند جای خالی یک تشکل سراسری، مستقل و وسیع دانشجویی را پر کنند.

برای نمونه در حرکت اخیر حمایت از دانشجویان زندانی در دانشگاه پلی تکنیک که به دعوت چندین انجمن و گروه دانشجویی - از جمله چند نهاد چپ - برگزار شد حدود هزار تن از دانشجویان دانشگاههای تهران شرکت کردند، حال آنکه در تهران حداقل ۵۰ هزار دانشجو تحصیل میکنند که اکثریت عظیم آنها مخالف رژیم حاکمند و بطور بالقوه حاضرند و قدرند حول مطالبات صنفی، فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی عام، وارد روند مبارزه شده و جنبش وسیع دانشجویی را معنا ببخشند. و برای اینکه حضور این پایه اجتماعی وسیع در جنبش شکلی گذرا و موقت نداشته باشد بلکه پایدار و مستمر باشد، لازم است با جلب مشارکت فعال همین توده دانشجو که ممکن است علاقه ای به حضور در تشکلهای خاص سیاسی یا عقیده تی (خواه مذهبی، خواه غیرمذهبی) نداشته باشند، موجبات ایجاد یک اتحادیه دانشجویی مستقل از دولت و احزاب و نیز بدون وابستگی به مذهب یا ایدئولوژی خاصی را ابتدا در هر دانشکده یا دانشگاه و سپس در مقیاس کل کشور

16 آذر،

چپ و نمایندگی مطالبات دانشجویان

علی سالم

اعتراضات و تحرکات جنبش دانشجویی امسال با شروع سال تحصیلی و در پی ادامه ی دستگیری دانشجویان پلی تکنیک، دانشجویان کرد و دستگیری دانشجویان چمران اهواز زودتر از سال های قبل هم در تهران و هم در شهرستان ها آغاز شد. به همین دلیل پیش بینی می شود آکسیون 16 آذر امسال پرشورتر از سال های قبل برگزار شود. از سویی دیگر درگیری های چند هفته ی اخیر بعد از برگزاری تجمع پلی تکنیک، تضاد و اختلاف جریانات مختلف را در مورد فلسفه و نحوه ی برگزاری این مراسم نشان می دهد. برای طرح بحث بهتر است نگاهی گذرا به تحولات چند سال اخیر در جنبش دانشجویی بیاندازیم.

پس از تیر 78، و خیانت آشکار و به قهقرا کشیدن اعتراضات دانشجویی توسط دفتر تحکیم وحدت و افول و سردرگمی نیروهای دواخردادی، بخش دانشجویی آن نیز که عملاً نقش پیاده نظام حزب مشارکت را در دانشگاه بازی می کرد، عملاً دچار انفعال و سردرگمی شد و پس از شکست ایده هایی چون تغییر قانون اساسی با رفراندوم اینترنتی، عمده ی بدنه ی دفتر تحکیم وحدت عملاً دست به دامان و پیش برنده ی سیاست های آمریکا برای ایجاد دموکراسی در ایران به روش انقلاب مخملی یا حمله ی نظامی شد. ذهنیتی که هنوز هم در بخشی از جامعه و رهبران سرشناس تحکیم به چشم می خورد، هر چند تجربه ی وحشتناک سیاست های آمریکا در عراق و افغانستان تا حد زیادی این توهم را در سطح جامعه از بین برد و این حقیقت را آشکار کرد که آمریکا برای دسترسی به شریان نفت منطقه و عملی کردن طرح خاورمیانه ی بزرگ خود و مقابله با قدرت روسیه و چین، به منطقه وارد شده و ایران مرحله ی بعدی این نقشه است. اکنون نیز دوباره تناقضات نظام سرمایه داری و جنگ طلبی دو قطب اسلام سیاسی و امپریالیسم آمریکا می رود تا جامعه ی جهانی را با بحرانی جدی مواجه سازد. در این میان اما با جدی شدن این خطر مرزبندی نیروهای سیاسی نیز به خوبی مشخص می شود. بخشی از بدنه ی تحکیم وحدت به سمت دفاع از حمله ی نظامی پیش رفته و بخشی دیگر با دفاع از جمهوری اسلامی در پی سوء استفاده از فضای موجود و جمع آوری آرای انتخاباتی به سود خود و حزب متبوع خود می باشند. آغاز دهه ی 80 در دانشگاه ها مصادف شد با گردش به چپ آشکار در بدنه و فعالین دانشجویی، این گردش به چپ نتیجه ی منطقی افزایش تضاد طبقاتی و سرکوب در جامعه و انعکاس آن در دانشگاه به عنوان برآمد نیروهای سیاسی نماینده ی طبقات مختلف می باشد. بعد از یک دهه سرکوب و کشتار چپ ها و کمونیست ها آن ها به جامعه و دانشگاه بازگشتند، در هینت نسلی که از قضا بسیار بیشتر از نیروهای لیبرال و ملی-مذهبی نگرانی دموکراسی و آزادی بیان دارند.

پس از برگزاری مراسم 16 آذر سال گذشته و آکسیون اخیر پلی تکنیک و انتشار گسترده ی تصاویر پلاکاردهای قرمز و شعارهای چپ در رسانه های مختلف، مقالات و نوشته های دانشجویان تحکیمی و پدروخوانندگان ملی-مذهبی آنها منعکس کننده ی عمق ترس و نگرانی آنها از نفوذ چپ و شیخ لنین و از دست دادن جایگاه سنتی دفتر تحکیم در دانشگاه در قالب اتهامات موهومی چون مصادره ی مراسم و بی اخلاقی چپ ها بود. همان دفتر تحکیمی که در دهه ی 60 همسو با حاکمیت نقش جاسوس و تصفیه گرانه ی فعلی بسیج دانشجویی را بازی می کرد و در دهه ی 70 تبدیل به دنباله چپ ی حذب مشارکت در دانشگاه شد، مثل خود حزب مشارکت که اعضای آن از مؤسسان وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران بودند و اکنون مدعی اصلاحات.

نیروهای راست در حال حاضر هیچ تحلیل درست و الترناتیو قابل قبولی برای جامعه ندارند. آنها فقط در پی قدرت از دست داده ی خویش در اوایل انقلابند. آنها یک بار وقتی قدرت دستشان بود، خیلی خوب ثابت کردند که چه قدر اهل دموکراسی هستند. انقلاب فرهنگی، سرکوب اعتصابات کارگری، کشتار خونین کردستان، توقیف مطبوعات و ... همه توسط دولت موقت و نیروهای لیبرال و ملی-مذهبی اتفاق افتاد. آنها رفتند

فراهم نمود. شکل گیری این اتحادیه سراسری مستقل، به هیچوجه به معنای نفی و یا انکار ضرورت وجود دیگر انواع تشکلهای و نهادها در محیطهای دانشگاهی نیست. در بسیاری از جوامع که حق ایجاد تشکلهای مستقل رعایت میشود نیز شاهدیم که مثلا در دانشگاهها، در کنار اتحادیه یا فدراسیون سراسری دانشجویان، انواع نهادهای دانشجویی در زمینه های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... فعالیت دارند. مثلا دانشجویان وابسته به حزب یا گرایش سیاسی - عقیده تی خاصی نهاد خود را دارند یا زنان دانشجو تشکل فمینیستی خود را ایجاد میکنند، همین مسئله در مورد ملیتها هم صدق میکند. و یا بخشی از دانشجویان تصمیم میگیرند با ایجاد یک کمیته یا تشکل خاص، حول سوژه سیاسی یا اجتماعی یا دمکراتیک ویژه ای گرد هم آیند. مثلا در دفاع از جنبش کارگری، محیط زیست، علیه جنگ و اشغال، در یاری رسانی به آسیب دیدگان سوانح "طبیعی"، و یا در زمینه فعالیتهای ادبی، هنری، ورزشی و غیره. اما وجود هیچیک از این کمیته ها یا تشکلهای ویژه نافی وجود و ضرورت یک تشکل فراگیر مستقل دانشجویی در این جوامع نبوده اند. همچنانکه نمیتوان ضرورت اتحادیه های مستقل و سراسری کارگری را انکار کرد و رانندگان شرکت واحد، یا کارگران نیشکر هفت تپه، یا معلمان و پرستاران ایران را به خاطر تاکید بر حق تشکل مستقل خود بدور از معیارهای حزبی، فرقه ای، ایدئولوژیک ... مورد سرزنش قرار داد و بنام رادیکالیسم، از شکل گیری جنبشهای اجتماعی واقعی ممانعت بعمل آورد.

اتحادیه یا سندیکا نافی حیات و ضرورت هیچ تشکل یا نهادی نیست، همچنانکه هیچ نهاد یا کمیته ای نمیتواند نافی وجود یک اتحادیه مستقل و فراگیر باشد.

گرایش سوسیالیستی در دانشگاههای کشورمان در کنار وظایف و فعالیتها و نهادهای ضروری و اخص خود، باید به این نیاز حیاتی کلان نیز توجه کند، زیرا بدون آن یک جنبش وسیع دانشجویی شکل نمی گیرد.

سوم دسامبر 2007

برگرفته از میز گرد پیرامون اختلافات گروههای دانشجویی

در دانشگاه های ایران. (25 آبان 1386 - 16 نوامبر 2007)

شهاب برهان: این که گفتیم از اختلاط جنبش دانشجویی و جنبش سوسیالیستی باید حذر کرد و میان این دو فرق گذاشت و یکی شان نگرفت و تشکل هایشان را بر هم منطبق نکرد، از ترس آن است که دانشجویان سوسیالیست همه تخم مرغ هایشان را در سبد دانشگاه بچینند و با یک ضربه رژییم موجودیت خودشان تا سال های سال به خطر بیاندازند. حرف من فقط این نیست که دانشجویان سوسیالیست باید با جنبش های اجتماعی در پیوند ارگانیک قرار بگیرند و در داخل آن ها فعال باشند؛ این لازم و حیاتی و بقدری بدیهی است که نمی خواهم روی آن مکث کنم، حرف من فراتر از این است، حرف من این است که این ها محافل سیاسی و تشکل های خودشان بمتناهی سوسیالیست ها را در بیرون از دانشگاه درست کنند و پنهان از دید و دسترس رژییم، و نه این که در هر دانشگاهی ده تا تشکل سوسیالیستی داشته باشیم که همه اعضایشان شناخته شده اند، همه شان قابل دسترس اند و می شود سریع همه شان جمع کرد. این محافل و تشکل های سوسیالیستی بیرون از دانشگاه می توانند از طریق تلفیق کار علنی با کار مخفی، در دانشگاه ها هم فعالیت کنند و اثر گذار باشند. کار توده ای نمی تواند مخفی باشد. اگر می خواهیم بدنه جنبش دانشجویی را به حرکت در بیاوریم این نیرو و حرکت اش را نمی شود مخفی کرد و به زیر زمین برد. حتما علنی خواهد بود اما سازماندهی اش باید مخفی باشد؛ سازمان دهندگان اش حتی المقدور باید برای پلیس و جاسوسان ناشناخته باشند. به نظرم می رسد که امروز روش ها خیلی علنی است. این هم مقداری میراث دوران دوم خرداد است که به برخی حمایت های جناحی از حکومت اتکا می شد. این عادت دارد ادامه پیدا می کند و این روش، جنبش سوسیالیستی را خیلی بیش از لیبرال ها و انجمن های اسلامی در معرض خطر قرار می دهد. اگر مجاری رقابت های میان انجمن های اسلامی یا سوسیالیست ها را هم به این تهدیدات اضافه کنیم دیده می شود که حلقه و منگنه از هر طرف دور فعالین سوسیالیست تنگ تر می شود. این است که آن ها باید به تدابیری بیاندیشند که خودشان را از این نوع آسیب های مجانی دور بکنند.

و دوستان به ظاهر دشمن اسلام گرایشان بازگشتند. فقط قیافه ها و لباس ها تغییر کرد. باز هم کشتار و سرکوب و سانسور بود. تناقضات نیروهای تندرو و اصلاح طلب جمهوری اسلامی، درگیری درونی جناح های سرمایه داری ایرانی است. آنها با تمامی امکانات و رسانه هایی که در اختیار دارند، هر روز در حال مزوی تر شدن هستند. هر نیرویی که در حال حاضر به ریشه ی تناقضات جامعه نگاه داشته باشد و بتواند مطالبات طبقه ی عظیم تحت ستم جامعه را نمایندگی کند، دارای پشتوانه خواهد بود. تفاوت دو جناح حاکمیت فقط در شعارها و مسائل روبنایی است، وگرنه در راهیابی به بازار جهانی سرمایه و سطح متعارف آن و خصوصی سازی فرقی بین این دو جناح وجود ندارد.

نیروهای چپ اما، برای تغییر شرایط موجود به نیروی سومی نظر دارند. نیرویی که هم به اسلام سیاسی و هم به امپریالیسم آمریکا نه می گوید. نیرویی که به جنبش های مردمی و اجتماعی به عنوان یگانه راه راهی نگاه دارد. اختلاف نظرها و نقدهایی که اخیرا بین جریانات مختلف چپ دانشجویی مطرح شد، صرفا نقدی درون گروهی محسوب شده که به دیگر جریانات ثابت می کند آزادی بیان و نقدپذیری جزء اصول بدیهی نیروهای چپ است. اتفاقا از دل این نقد اصولی است که مقدمات ابتدایی تشکل مستقل دانشجویی بیرون می آید. پلاریزاسیون و فضای جدال نظری وجود گرایشات مختلف، نشانه ی پالایش و رشد جنبش است. چپ ها هر چقدر هم به یکدیگر نقد داشته باشند، مرز شفاف خود را با نیروهای حکومتی و پروامریکایی حفظ می کنند. در آستانه ی برگزاری مراسم 16 آذر، فائق آمدن بر اختلافات و رسیدن به اتحاد عمل در برگزاری این آکسیون لازم به نظر می آید. مسلما این اتحاد عمل نافی نقدها و اختلافات نظری نخواهد بود. در این اتحاد عمل، گرایشات و جریانات مستقل و رادیکال حول یک پلتفرم مشخص با یکدیگر همکاری می کنند. دانشجویان چپ باید بدانند فقط در صورت اتحاد عمل کامل با یکدیگر و دیگر نیروهای مستقل جنبش های اجتماعی چون کارگران، زنان و قومیت ها، قادر به برگزاری و پیشبرد اعتراضات و برنامه های خود خواهند بود و نیرویی با شرایط فوق که در این اتحاد عمل حضور نیابد، عملا به سمت انزوا پیش خواهد رفت. شعارها و پلاکاردهایی که بتواند مطالبات صنفی و سیاسی بدنه ی دانشجویان را مطرح کند، در 16 آذر برد و انعکاس بیشتری خواهد داشت. مطالبات صنفی چون مخالفت با خصوصی سازی دانشگاه ها، تفکیک جنسیتی، وضعیت نامطلوب خوابگاه ها، هزینه ی تحصیل و تعطیلی نشریات دانشجویی و دیگر مطالباتی که تاکنون در انبوه شعارهای سیاسی گم شده و کمتر به آنها توجه شده، شعار دانشجویانی خواهد بود که ممکن است گرایش سیاسی خاصی نداشته باشند، اما مسلما اکثریت دانشجویان را تشکیل می دهند. شعارهای سیاسی نیز که دغدغه ی عموم دانشجویان باشد، از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. شعاری در دفاع از دانشجویان زندانی، قومیت ها، زنان و شعاری چون "تحریم انتخابات"، "نه به تاجر اسلامی، نه به دخالت خارجی". مسلما در صورت موفقیت در برگزاری مراسم 16 آذر و موارد عملی دیگر، این اتحاد عمل می تواند استخوان بندی یک تشکل مستقل دانشجویی باشد. تشکلی که مطمئنا نقشی پررنگ در مبارزات و تحولات سیاسی آینده خواهد داشت.

برگرفته از سلام دمکرات- سوم دسامبر 2007

خورشید از خراش خونین گلو می گذرد

هژیر پلاسچی

دو شنبه 3 دسامبر 2007

خبر لایذ جایی برای تکرار ندارد و تا این لحظه همه خبردار شده اند چه اتفاقی رخ داده است. سعید حبیبی، مهدی گرایلو، ایلناز جمشیدی، انوشه آزادبر، نادر احسنی و احسان آزادبر، همگی از فعالان چپ دانشجویی بازداشت شده اند. این اما نه اولین برخورد از این دست است و نه آخرین آن خواهد بود.

چندی است به نظر می رسد در میان حاکمان اراده بی جدی برای سرکوب فعالان جنبش های اجتماعی شکل گرفته است. از میان فعالان جنبش زنان، روناک صفارزاده و هانا عبدی را در کردستان به بند کشیده اند و در تهران مریم حسین خواه و جلوه جواهری را روانه ی اوین کرده اند. از میان فعالان جنبش کارگری محمود صالحی، منصور اسالو و ابراهیم مددی با صدور احکام ناعادلانه و سنگین در زندان و رضا دهقان در بازداشت به سر می برد. زندان های آذربایجان و کردستان و خوزستان و

سیستان و بلوچستان پر شده است از فعالان جنبش هویت طلب قومی. سعید متین پور، لایلا حیدری، بهروز صفری، جلیل غنی لو، رضا متین پور، عدنان حسن پور، هیوا بوتیمار، صالح کامرانی و عباس لسانی تنها گوشه ی کوچکی از این سیاهه ی بلندند. احمد قصابان، احسان منصوری و مجید توکلی از دانشجویان پلی تکنیک در حال گذراندن دوران محکومیت بودند و هدایت غزالی و صباح نصری هر دو از دانشجویان کرد و جواد علیخانی از دانشجویان دانشگاه چمران مدت هاست در بازداشت به سر می برند. بازداشت علی نیکونستی و علی عزیزی از اعضای دفتر تحکیم وحدت و اینک شش نفر از فعالان چپ دانشجویی آخرین پرده ی این هجمه ی سرکوبگر است.

یک نگاه کوتاه به پشت سر اختلافات میان فعالان چپ دیگر راز مگویی نیست. در همین چند هفته ی اخیر آنچنان نوری بر این سیاهه - روشن تابانده شد که دیگر چیزی برای لاپوشانی نمانده است. توضیح این که چرا نام من نیز گاهی به اشاره و کنایه و گاهی به آشکار به میان آمد، بماند برای بعد و باز توضیح این که چرا من سکوت کردم، با «گلوئی خراشیده و خونین» دندان بر جگر فشردم و لب گزیدم هم بماند برای زمانه ی خجسته بی. این نوشته جای مناسبی برای فوت کردن آتش نیست و قرار هم نبوده که باشد. با وجود این حالا همه می دانند من با بسیاری از باورها و رفتارهای آن رفقای که اینک در بندند، مخالفم. این مخالفت اما بهانه ی خوبی برای سکوت امروز نیست. هر چند به باور من نباید کاری کرد که پیکره ی نحیف جنبش اجتماعی ایران مجبور به پرداخت هزینه های گزاف تر شود اما طبیعی است هر کسی خودش انتخاب می کند چگونه از رفقای که در بندند حمایت کند.

این به همه مربوط است روندی که آغاز شده به باور من حکایت از بازی پلشتی دارد که نوبت حضور در آن به تک تک ما خواهد رسید و درست به همین دلیل است که بازداشت این دوستان به همه ی ما مربوط است. تاریخ شهادت می دهد که چرخ سرکوب وقتی حرکتش را آغاز کند متوقف نخواهد شد. اینک با نگاهی به گذشته می توانیم دست روی نقطه هایی بگذاریم که برای بازیگران عرصه اش، شرمساری به ارمان می آورد. دست روی لحظه بی بگذاریم که عده یی در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور بر سر وجود نام «پرویزحکمت جو» در میان سیاهه یی که به رسم آن زمان «شهاد» نامیده می شدند هیا هو به راه انداختند، آن هم درست در شرایطی که همفکران خودشان با زندان و شکنجه و اعدام دست و پنجه نرم می کردند. می شود روی روزهای انگشت گذاشت که عاملان رژیم پهلوی را در محاکمه های چند دقیقه یی و بدون وکیل مدافع و هیات منصفه تیرباران می کردند و دیگران هلهله ی شادی راه انداخته بودند. می شود روی زمانه ی تلخی انگشت گذاشت که دامن سرکوب به چپ هم رسیده بود و بخشی دیگر از چپ نه تنها نگران نبود بلکه در کوره ی تنقید ی مرگ اندیشان می دمید. می شود روی فهرست هایی انگشت گذاشت که نام قتل عام شده گان 67 را منهای نام مخالفان فکری شان منتشر کردند. تاریخ شهادت می دهد که چرخ سرکوب آنقدر چرخید تا هلهله کننده گان را هم بردرد. اینک هشیار باشیم که حاکمان از تضادها و اختلاف های ما بهره نگیرند.

اینها اما سیاهی های تاریخ است و جز شرمساری برای صحنه گردانانش چیزی ندارد. همدستی با سرکوب در هر زمانه یی و به هر بهانه یی شرم آور است. و این دومین دلیل و از قضا مهمترین دلیل من برای اثبات لزوم دفاع از رفقای بازداشتی است. من اگر بر دموکراتیسم پافشاری می کنم و به همین «جرم» مقتخر به دریافت نشان لفت لیبرال و فرمیست و نفوذی از سوی ترازهای نوپدید چپ سنجی می شوم امروز باید در این آزمون نزد خودم لاقل سرینلد باشم. برای من مهم نیست آنگاه که نوبت من می رسد چه کسی برای من سخن خواهد گفت، چه کسی در دفاع از من خواهد ایستاد. برای من مهم نیست چرا که این منم که کبابه ی دموکراتیسم را بر دوش می کشم و برافراشتن چنان بیرقی، چنین مسنولیتی را بر دوش من گذاشته است. سکوت به بهانه ی تضادها، مهر تانیدی بر سرکوب است. این سکوت یعنی این که اگر من روزی قدرتی داشته باشم آنها را که مانند من نمی اندیشند روانه ی زندان خواهم کرد. سکوت یعنی بازتولید فرهنگ بی چرا، فرهنگ استبدادی در سنگری که ادعای مبارزه با آن را دارد. با وجود این من قضاوت نمی کنم، من تنها انتخاب می کنم. تاریخ زمانش که در رسد بی رحمانه امروز ما را قضاوت خواهد کرد.

در سایت ببینید : [درک حضوردیگری](#)

هر شب ستاره ای را به بند می کشید اما این آسمان غم زده هنوز غرق ستاره‌هاست

فواد شمس

* دید گاه *

جنگ ، صلح و انتخابات !

دو شنبه 3 دسامبر 2007، بوسيله ی اردوان
پیشگفتار

مدتی است که هیئت تحریریه سلام دمکرات و جریانات تشکیل دهنده ی آن زیر ضربات تبلیغی جریاناتی قرار گرفته است که مبارزه خود را با شیوه هایی به جلو می برند که یادآور مبارزات انتخاباتی بورژوازی است. البته چنین شیوه هایی تنها در چنان مسابقاتی موثر واقع می گردد و تنها کسانی را تحت تأثیر قرار می دهد که با اهداف و شیوه های چپ انقلابی، یا به دلیل آپورتونیزم غالب بر اندیشه و انگیزه شان، و یا به علت جوانی و نا آشنایی با سنت های 150 ساله ی چپ انقلابی، بیگانه اند. در طول تاریخ هرگز اتفاق نیافتاده که چپ انقلابی مراحل رشد خود را بدون سرکوب حاکمیت سرمایه و یا بدون سنگ اندازی دوستان نیمه راه و پشتیبان از فعالیت های بدون اجرو مزد، طی کرده باشد. ما نیز هرگز انتظاری جز این نداشتیم. از بدو آغاز حرکت، ما مورد غضب عناصری قرار گرفتیم که به ناحق خود را قیم و پرخوانده ی جنبش چپ در ایران می دانستند، در صورتیکه در عمل هم خوابگان بورژوازی و جناح های مختلف حاکمیت آن بوده اند. در آغاز ایشان فکر می کردند که با ترور شخصیت و لجن پراکنی در مورد عناصر پیش برنده ی مشی انقلاب در چهار دیواری خانه ها و دفاترشان می توانند سد راه آنان گردند، و اینک با توجه به پیشرفت غیر قابل انکار نظری و عینی این خط مشی در مجامع روشنفکری و فعالین کارگری، به ناچار چادر از سر کشیده و قمه از کمر بیرون آورده و حملات خود را آغاز کرده اند. اما این بار هم به جایی نخواهند رسید. چرا که ما اهل برخورد های این چنینی نیستیم و راهمان نیز در راستا و با تلاقی با ایشان قرار ندارد. اصولاً ما در بعد دیگری حرکت میکنیم که از دسترسی این جریانات خارج است. بعد حرکت ما ایدئولوژیک است. یعنی در زمینه نظری و پراتیک انقلابی. و مطمئن باشید که اگر این جریانات به هر دلیلی مایل به سوزاندن ریشه های ما هستند می بایست قدم در این بعد نهند. که اگر غشی در ما هست، مطمئناً تلاشی خواهیم گشت. اما اگر نیست، از نقد ایشان برای روشنی بیشتر راه مان کمک خواهیم گرفت.

دعوا بر سر چیست؟

مقدمه:

این را برای کسانی می نویسم که از دور نظاره گر و نگران موقعیت جنبش چپ انقلابی جوان ما هستند. چون آن عده که دست بر آتش دارند به شرایط خود نسبتاً واقف می باشند. فقتوس این جنبش که در دو سه سال گذشته از خاکستر به پرواز برخاست، اینک باید خاکستری را که بر تن دارد بتکاند تا جلوه ی آزرین خود را با غرور تمام به نمایش گذارد. البته این بدان معنا نیست که در همین مدت کوتاهی که از رستاخیزش می گذرد، دستاوردی برای اثبات هستی اش ندارد، بر عکس، چون نتیجه ی عملکردش بیش از انتظار درخشان بوده، از هر طرف تبدیل به هدف بورژوازی گشته و برای حفظ شتاب پروازش ناچار به کرده زدایی است.

در طی مراحل مبارزات طبقاتی گاه ما در شرایطی قرار می گیریم که تغییر در روند تکامل و تکوین پدیده ها و جایگاه ها و مواضع گروه های اجتماعی با چنان شتابی صورت می پذیرد که در شرایطی متفاوت، سال ها و دهه ها به طول می انجامید. همانطور که در قریب به دو دهه اخیر جنبش چپ انقلابی آن چنان در سکون نظری و عملی قرار داشت که همه آن را جنازه ای بیش نمی پنداشتند. اما به ناگاه در عرض دو تا سه سال کوتاه، پس از اولین تظاهر هستی اش، به چنان ارتفاعی از پرواز دست یافت که شکارچی و دیده بان را متحیر بر جایشان خشک کرده است. ایشان از خود می پرسند که: این واقعیت است یا کابوس؟ معجزه است یا تردستی؟ این وجود آن چنان رخ نمود که حتا کسانی را که سال ها چشم به راهش بودند غافلگیر کرد و ناپاورانه بسوی نفی موجودیتش رهنمون ساخت. آنچه اینک به شکل اختلاف در نیروهای چپ تظاهر یافته ناشی از همین ناپاوری است. آنان که تا دیروز خود را ولی و قایله و قیم چپ می پنداشتند، به ناگاه با جنبشی روبرو گردیده اند که هیچگونه ارتباط و وابستگی ای به ایشان ندارد. جنبشی که در نقد تاریخی

زندان جزیی از دستگاه سرکوب طبقه حاکم است. در این جا هر کس با هر مرام و گرایش سیاسی و هر اختلاف نظری که با دیگران دارد باید برای دفاع از انسانیت برای دفاع از جوهره ی زندگی از تمامی بازداشت شدگان و رای گرایش ساسی شان دفاع کند. در میان این ۱۰ تن یا شاید تا الان بیشتر هم شده باشند هستند کسانی که به طور قطع اختلافات تئوریک و عملی بسیاری با هم داریم. هستند کسانی که بسیار با هم جدل و دعوی تئوریک و قلمی و... داریم اما درست در همین لحظه است که باید در دفاع از حق انسانی آنان به آن "دیگری بزرگ" نشان دهیم که ما متفاوتیم. ما می خواهیم انسانی زندگی کنیم. ما جهان بهتری را می خواهیم بسازیم پس از همین جا آغاز می کنیم با وجود تمام اختلاف نظرات با این رفقای مان از آنان دفاع می کنیم. محکم تر از همیشه نیز از آنان دفاع می کنیم. نهندها از رفقای چپ مان که از تک تک انسان هایی که برای آن چیزی که خود حق می پندارند به زندان افتاده اند!

دلم می خواهد تمام بچه ها را با دستان خود آزاد کنم. که با هم تجربه کنیم بدی ها و خوبی هایمان را! با هم رفاقت کنیم. با هم کار جدی کنم. با هم دعوا کنیم با هم قهر کنیم با هم آشتی کنیم. رفقایی که از تک تک شان کلی خاطره در ذهنم نقش می بندد وقتی چشمان منماکم را برای چند لحظه می بندم.

رفقایمان را با تلاش خودمان باید آزاد کنیم. هر کس به اندازه ی توانش! امیدوارم فردا تک تک شان را در کنار خود ببایم!

در آخر این نوشته یاد این شعر افتاده ام! که شاعری شاید کم نام شاید هم خوش نام و.... سروده است: هر شب ستاره ای را بر خاک می کشند/ اما این آسمان غم زده هنوز غرق ستاره هاست!

آقایان! ای بالایی ها! ای سلطان! ای صاحبان ابزار تولید خشونت و سرکوب! در سرتاسر تاریخ هر شب ستاره ها را در بند می کشیده اند اما آسمان زندگی انسان ها همیشه غرق ستاره ها بوده است! پ.ن: عکس زندانیان سیاسی را در آفیش 16 آذر ببینید. جای بسیاری خالی است. اما امیدوارم جای همه را خالی کنیم برای آزادی زندانیان باید زندان را نابود کرد.

سعی کردم اسامی برخی از زندانیان دربند را جمع آوری کنم. واقعا تاسف برانگیز است که آن قدر زیادند که نام برخی به طور قطع جا می ماند اما در حد توانم همین مقدار را از ما قبول کنید.

فعالان جنبش زنان: مریم حسین خواه، جلوه جواهری، روناک صفارزاده و هانا عبیدی

فعالان جنبش کارگری: محمود صالحی، منصور اسالو، ابراهیم مددی و رضا دهقان

متأسفانه نمی دانم در زندان های آذربایجان و کردستان و خوزستان و سیستان و بلوچستان و شهرستان ها دیگر چه می گذرد اما از ویلاک هژیر این چند اسم را برداشته ام: سعید متین پور، لیلا حیدری، بهروز صفوری، جلیل غنی لو، رضا متین پور، عدنان حسن پور، هیوا بوتیمار، صالح کامرانی و عباس لسانی و ده ها و شاید صد ها تن دیگر که حتی نام شان را نمی دانم!

و اما دوستان و رفقای دانشجوییم: احمد قصابان، احسان منصوری و مجید توکلی از دانشجویان پلی تکنیک و هدایت غزالی و صباح نصری هر دو از دانشجویان کرد و جواد علیخانی از دانشجویان دانشگاه چمران علی نیکونستی و علی عزیزی از اعضای دفتر تحکیم وحدت و ۱۰ تن از رفقای چپ که این پست را با چشمان خیس به آنان تقدیم می کنم: انوشه آزادفر، الناز جمشیدی، احسان آزادفر، مهدی گرابلو، نادر احسنی و سعید حبیبی آرش پاکزاد و حسن معارفی، بهروز کریمی زاده، کیوان امیری الیاسی

می خواهم از کیوان بیشتر از بقیه بگویم چون این چند روز همیشه نگرانی هایم را غم هایم را با او قسمت کرده بودم. رفیق کیوان امیری الیاسی بدان که اکنون در نگرانی هایم تنهاییم چون تو کنارم نیستی! امیدوارم فردا باز هم در کنار هم نگران آینده باشیم!

دو شنبه 3 دسامبر 2007 - از سایت: زیستن برای باز گفتن

اش انگشت اتهام را به سوی شان دراز کرده و ایشان را نه متولی خود، که زمینه ساز نا آگاه و بی اختیار سرکوبگرانش می داند. و این اساتید، در عوض جبران مافات که مسلماً نقد عمیق و بی رحمانه ی خود و گذشته شان را می طلبد، به نفی ولد روی آورده و هراسان به سوی سرکوب گران تاراندۀ شده اند.

اینک، این جنبش جوان، در مقطعی قرار گرفته است که به ناچار باید نظری به خود انداخته و با ارزیابی دوباره از سمت و سو و توان پیشرفت اش، آینده را رقم بزند.

تند بیج تاریخ :

در اینجا نمی خواهم وقت خود و خواننده را به تکرار مکرراتی چون تعریف مشخصات مراحل مختلف "جنگ ایران و عراق"، "دوران سازندگی"، "اصلاحات" و "ارتجاع احمدی نژاد" و چگونگی ایجاد و ابطال توهّمات ناشی از هر مقطع آن در میان مردم، تلف کنم. بلکه می خواهم بر اصل معلول بودن شرایط ذهنی و ایدئولوژیک از واقعیات عینی و شرایط مبارز طبقاتی تاکید کرده و چگونگی رستاخیز چپ انقلابی و شتاب رشد آن را توضیح دهم. سوسیالیسم انقلابی چیزی جز ایدئولوژی توجیه کننده ی منافع طبقاتی و تحركات مبارزاتی پرولتاریا نیست. تنها زمانی می توان این ایدئولوژی را به درستی نامعتبر و مدفون شده اعلام داشت که دیگر طبقه کارگری در جامعه و در حال مبارزه برای دستیابی به منافعی وجود نداشته باشد، که در چنان شرایطی، فرض بر آن است که بورژوازی حاکم و ضد انقلابی هم وجود نخواهد داشت تا نیازمند توجیه ایدئولوژیک لیبرالیسم باشد. به هر حال با در نظر گرفتن واقعیات عینی، طبیعی بود که هنگام هرچه دو قطبی تر شدن جامعه و زیاده کشیدن شعله های مبارزه طبقاتی، رستاخیز جنبش چپ انقلابی نیز واقع گردد.

اما رابطه ی متقابل "عینیت و ذهنیت" به همین نکته خلاصه نمی شود. در توضیح بیشتر این رابطه، به جرات می توان گفت که حتا شتاب رشد جنبش چپ انقلابی نیز پس از گذشت دهه ها، معلول نیز تر شدن تضاد طبقاتی پرولتاریای ایران و بورژوازی حاکم، و نیاز طبقه کارگر به هرچه روشن تر شدن راه و مدون تر شدن برنامه مبارزاتی اش بوده است. طبقه ای که پس از پیروزی ضد انقلاب در بهمن 57 و سرکوب همه جانبه اش، از مواضع متصرفه در دوران انقلاب به حاشیه و پشت درهای بسته کارخانه های پادگانی و دفاتر شوراهای زرد اسلامی رانده شده بود. اما ناگهان پس از دو دهه و اندی سال به مبارزه جمعی و سازماندهی شده روی آورد و هر سال با حدت و شدت بیشتری برای پیشبرد مبارزات و دستیابی به خواسته هایش خواهان ایجاد تشکلات مستقل کارگری شد. این شرایط همان پیش زمینه ی عینی و زمینه ساز رستاخیز چپ انقلابی و رشد شتابانش است. پس، موجودیت، جهت، و سرعت رشد چپ انقلابی، بخصوص در سال گذشته، نه رویاست و نه معجزه ی الهی! بلکه ضرورتی است که نیازهای مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا به جامعه و روشنفکرانش تحمیل کرده است.

همانطور که گفته شد، جهت نظری این جنبش به سمت کشف دوباره ی سوسیالیسم کارگری از گرد و غبار تنوری های رویزیونیستی و اپورتونیستی دهه های گذشته و اعلام مجدد وفاداری به دموکراسی توده ای (شورایی) و حکومت شوراهای و سمگتگیری عملی به جنبش های اجتماعی و بخصوص به میداین مبارزه طبقاتی توده ها و کارگران برخاسته از ضرورت عینی مبارزه طبقاتی بوده است. اینک، علیرغم شکل محفلی تحمیلی بر این جنبش، فعالین آن در واحدهای اجرایی و کاری تمامی بخش های مبارزات اجتماعی حضور دارند. به خصوص فعالین کارگری، دانشجویی و روشنفکری این نحلۀ فکری در مواضع کلیدی گروه های آموزشی، تشکیلاتی و ارتباطی نهادها و تشکلات جنبش های اجتماعی نقش فعالی را بازی می کنند. بنا بر گزارشاتی که از طرف فعالین کارگری می رسد، تولیدات تبلیغی، ترویجی، و آموزشی این روشنفکران در میان کارگران مورد استقبال و اقبال قرار گرفته است، بطوریکه "سراغش را می گیرند".

از آن طرف، بورژوازی، که خود را برای سال ها یکه تاز میدان سیاست، در نقش پوزیسیون و اپوزیسیون، می دید، و رقیب کهنه را جز جنازه ای نمی پنداشت، ناگهان خود را در برابر جنبش جوان و بالنده ای یافت که نه تنها تمام خصوصیات انقلابی گذشته را با خود داشت، بلکه در نقد کاستی های مشترک پدران با نظام

سرمایه داری به مراتب فراتر از لیبرالیسم پوشالی او قدم برداشته بود. به همین خاطر، هراسان، صورتک "آزادی خواهی" را به سویی پرتاب کرد و از حکومت خود خواست تا در جهت سرکوب مجدد وحشیانه و خونین آن، عاری از هر تردید ناشی از التقاط، اقدام کند.

1. دو استراتژی، دو تاکتیک :

بر خلاف مخالفین ما که بدون ارانه ی هیچ آماری و با نفی واقعیات مبارزه طبقاتی معتقدند که تحركات اعتراضی توده های جامعه و بویژه طبقه کارگر ایران، هنوز در رکود و سکون به سر می برد، ما معتقدیم مدت هاست که شرایط مبارزه طبقات فرودست اجتماعی رو به اعتلا نهاده است. شخص من، پس از شورش اسلامشهر در سال 74 متوجه تغییر شرایط کشتم و از آن پس نیز مراحل مختلفی را که پیموده است، با دقت هرچه تمامتر دنبال کردم. دوران های "اصلاحات" و اینک "ارتجاع اصولگرایی"، پاسخ های سیاسی ای بود که بورژوازی برای به سکون کشاندن دوباره ی این طبقات به کار گرفت. و به جرات می توان گفت که هر دو رویکرد به شکست انجامید و هنوز هم شرایط مبارزات طبقات فرو دست جامعه رو به اعتلا است. گو اینکه بواسطه ی سرکوب بی امان و نبود آلترناتیو انقلابی این گرایش به آهستگی به پیش می رود، اما، تا زمانیکه بورژوازی حاکم راه چاره ای برای بر عکس کردن روند دو قطبی شدن جامعه نیابد، این روند تداوم خواهد داشت.

الف - بورژوازی حاکم و لیبرالیست هایش

با در نظر گرفتن آگاهی بورژوازی به این واقعیت، استراتژی حفظ نظام، حاکمیتش را بر این داشته که علیرغم خطر رادیکالیزه شدن مبارزات اجتماعی، ابزار سرکوب را همچنان بی دریغ مورد استفاده قرار دهد. می بینیم که اگر در دهه گذشته اظهار نظرهای سیاسی روشنفکران مخالف را تهدیدی بر امنیت و بقای حکومت خود می پنداشت، اینک دایره ی آن را به هر گونه اعتراضی، حتا صرفاً صنفی و هرگونه تحرکی، مستقل از کانال های قابل کنترل حکومتی را با بازداشت و محاکمه و زندان پاسخ می دهد. آن دوستانی که معتقدند شرایط مبارزه ی طبقاتی همچنان در رکود و سکون قرار دارد، می بایست در عوض ترور شخصیت و انگ های کاذب و شیوه ی لومین منشا، با ارانه ی تحلیلی بر مبنای واقعیات اجتماعی ادعای ما را رد کنند.

از طرف دیگر، بخش های رو به گسترشی از حاکمیت، با در نظر گرفتن شکست های چند سال گذشته و حدت تر شدن شرایط تقابل طبقاتی، هم نظر با سرمایه داری جهانی، به این نتیجه رسیده اند که می بایست برای تقلیل حدت مبارزه طبقاتی، تکیه را از سیاست چماق برداشته و بیشتر به سیاست هویج اتکاء کنند. همین روند رو به گسترش اختلافات درون حکومتی است که روز به روز دایره خودی ها را تنگ تر کرده و شرایط را برای حکومت کردن سخت تر می سازد. این بخش از حاکمیت با نزدیک تر کردن خود به اقدار و فعالین لیبرال و اتخاذ سیاست های ایشان، مایل است که از طرفی با سازش و تکیه بر امکانات سرمایه داری جهانی، به خنثی کردن روند دو قطبی شدن جامعه را معکوس سازد. و از طرف دیگر با جهت دادن به مبارزات اعتراضی مردمی در کانال های قابل کنترل، زمان لازم برای حفظ نظام و تصحیح و پیشبرد سیاست های شان فراهم آورد. اما جناح حاکم و رقیب، گوش شنوا نداشته و حاضر به باز کردن درهای قدرت نمی باشد. چرا که می داند با اجرای اولین سیاست های اصلاحی خود را از قدرت و حکومت محروم خواهد ساخت. پس با تمام قوا در مقابل اصلاح طلبان و پیشنهادات اصلاحات سیاسی سرمایه جهانی مقاومت می کند. هدف او حفظ سهم و جایگاه خود در هرم قدرت است. او به یاد می آورد که در گذشته ای نه چندان دور، نسل سلف حکومتگران، با داشتن حمایت مردمی، قادر بودند که خواست های خود را بدون هیچ مقاومتی به جامعه و سرمایه جهانی تحمیل کنند. خصلت نوستالژیک دولت کنونی ناشی از تمایل او به بازگشت به چنان شرایطی است. شرایطی که دشمنان متجاوز اوضاع جنگی را به جامعه تحمیل کرده و مردم، یکدست، در موضع "پشتیبانی از "دفاع مقدس" و در نتیجه حمایت از حکومت اسلامی قرار داشتند. اما می داند که شرایط کنونی چون گذشته نیست، و می بایست برای حفظ خود به نظام سرمایه داری جهانی بپیوندد. پس تاکتیک را اتخاذ کرده است که از یکطرف به گفتگوهای جدی با آمریکا (نماینده ی مسلح سرمایه جهانی در منطقه) روی آورد (!) و از طرف دیگر با کوبیدن

بر طبل تبلیغات "جنگی" و وجود "شرایط ویژه" نا کامی های خود را در ایجاد شرایط بهتر زندگی برای مردم توجیه کرده و از این طریق جایگاه برتر خود را نسبت به جناح رقیب در حاکمیت حفظ کند.

جناح رقیب، یعنی لیبرال های محافظه کار (هاشمی، خاتمی، کروبی و ...) نیز با درک این واقعیت که گذشته قابل بازسازی نیست، از همین حربه ی تبلیغاتی ای که دولت احمدی نژاد در اختیارشان قرار داده بر علیه خود او استفاده می کنند. ایشان که می دانند مردم از دست این همه بی لیاقتی، زورگویی و سرکوب خسته شده اند و تحمل شان را از دست داده اند و دیگر حاضر به حمایت از این حکومت، حتا در صورت وقوع حمله نظامی به ایران نیستند، بر طبل تبلیغاتی "جنگ" کویه می زنند و جناح رقیب را جنگ طلب و خطرناک اعلام داشته و امیدوارند که حافظه ی تاریخی مردم، دوران فریادهای "جنگ، جنگ، تا پیروزی" شان را فراموش کرده باشند و از هراس وقوع یک جنگ دیگر، در انتخابات آینده به "اصولگرایان" پشت کرده و ایشان را دوباره در مواضع قدرت مطلق نشانند.

آری، دعوی دو جناح رقیب، نه بر سر جنگ در مقابل صلح، بلکه بر سر اینست که کدامیک از ایشان با سرمایه جهانی به توافق رسیده و موضع خود را در مقابل دیگری مستحکم تر سازند. البته از آنجائیکه خود می دانند که دارای هیچ اعتبار و محبوبیتی در میان مردم نیستند، با لیبرال های میانه، مانند گردانندگان حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب، نهضت آزادی، جبهه ملی، و عناصر صادق تری چون شیرین عبادی و ... قول و قرار هایی گذاشته اند که گویا اگر ایشان قدرت را در دست گیرند، این بار حتماً به عهد خود پایبند بوده و آنان را در قدرت برای پیشبرد برنامه های اصلاحی شان شریک می سازند.

لیبرال های میانه، چون همیشه، به علت ترس از انقلاب و انهدام الگوی قدرت لیبرالی، و به قدرت رسیدن مردم در اشکال شورایی و دمکراسی مستقیم، که آنان بر مبنای اصول ایدئولوژی خود، اغتشاش و آشوب و عدم یکپارچگی ملی میدانند، باز هم در این میان، به خیال خود، شیطان بهتر را انتخاب کرده و چهار نعل از مردم فاصله گرفته و به کمک "محافظه کاران" شتافته اند. ایشان نیز با تشکیل مجامعی چون "انتخابات آزاد" و "شورای صلح"، دولت احمدی نژاد را از کل حاکمیت جدا کرده و مردم را به این جهت رهنمون می سازند که گویا "اصولگرایان"، تنها جناح "جنگ طلب"، مستبد، فاشیست و ضد مردمی هستند. و در مقابل مردم، به خدای خود قسم می خورند، که این بار، قاطعانه در مقابل حذف کاندیداها و عدم سازش با سرمایه ی جهانی ایستادگی خواهند کرد.

لیبرال رادیکال های خود فروخته و عمدتاً تبعیدی نیز در این توهم به سر می برند که گویا شرایط برای "انقلاب مخملی" مهیا گشته است. یعنی اگر شورای نگهبان کاندیداها جناح رقیب و لیبرال های میانه را رد صلاحیت سازد، می توانند مردم را به حمایت از ایشان به خیابان ها کشانده و مجلس را فتح کنند. و فراموش کرده اند که با اولین تشر "ولی فقیه"، این بنای "اپوزیسیون"، چون همیشه، از رأس آن ریزش خواهد کرد. جناح رقیب هیئت حاکمه با گرفتن امتیازاتی به لیبرال های میانه پشت خواهد کرد. لیبرال های میانه نیز فر فر کنان به خارج از کشور و گوشه ی ساکت و امن منازلشان پناه خواهند برد. و مردم بیچاره هم نا امید از امکان ایجاد تغییر و اصلاحات، به زندگی نکبت بار خود باز خواهند گشت.

ب - پرولتاریا

طبقه کارگر، در این میدان هیچ منفعتی ندارد. چه جناح "اصولگرا" روی کار بماند، چه جناح لیبرال محافظه کار قدرت را قبضه کند و با حتا انقلاب مخملی به وقوع بپیوندد، سیاست امتزاج سرمایه داری وطنی و جهانی در شکل خصوصی سازی و برداشته شدن مرزهای گمرکی و تسهیل انتقال سرمایه خارجی و فساد اداری ناشی از حکومت بورژوازی همچنان ادامه خواهد یافت و روز به روز بر فقر و بیکاری و معضلات اجتماعی ای که از آن رنج می برد خواهد افزود. تنها راهی که این طبقه در کلیه ی بخش های هستی اجتماعی اش، اعم از اشکال زنان، دانشجویان، بیکاران، کارگران رسمی و موقت و ... دارد، اتکاء به نیروی طبقاتی خویش و دگرگونی ریشه ای روابط و مناسبات تولیدی و اجتماعی است که مسلماً اولین گام آن برقراری برابری سیاسی و حقوقی تمامی افراد

جامعه از طریق انهدام ماشین حاکمیت و دیکتاتوری سرمایه داری و برقراری حاکمیت شوراهاست.

این استراتژی طبقه کارگر است. و اما برای رسیدن به چنین هدف والایی، مسلماً می بایست توده های این طبقه، همراه با ایجاد نهادهای مستقل طبقاتی در تمامی بخش های جنبش های اجتماعی به تجربه، آگاهی و خودباوری لازم برای پیشبرد مبارزات شان برسند. شرکت فعال توده های کارگری در اتحادیه های صنفی و انجمن های قشری از قبیل انجمن های مستقل زنان، دانشجویان، حمایت از حقوق کودکان، سندیکاها، تعاونی های مصرف، انجمن های محلی و ... نه تنها لازمه ی پیشبرد مبارزه تدافعی در مقابل اجحاف، تبعیض و بی عدالتی سرمایه داری است، بلکه محلی برای آموزش، تربیت و دستیابی به فرهنگ چگونگی برقراری ارتباط دمکراتیک جهت حاکمیت و خودگردانی است.

بنا بر اصول فوق، هرکس که مدعی مبارزه و حمایت از منافع طبقه کارگر است، با در نظر گرفتن شرایط عینی این طبقه می بایست تمامی نیروی خود را در جهت ایجاد تشکلات مستقل طبقاتی کارگران در هر بخشی از جامعه، و انتقال آگاهی و سازماندهی جنبش های اجتماعی متمرکز سازد. هرگونه شعار و هدفی، به هر بهانه و توجیحی، که بخواد نیروهای فعال اجتماعی را از چنین عملکردی منحرف سازد، با هر انگیزه ای که باشد، تنها در راستای تبدیل جنبش های کارگری به زانده ای از جناح های مختلف بورژوازی و حاکمیت آن خواهد بود.

2. انشعاب در چپ

با داشتن چنین تحلیل کلانی است که جنبش چپ انقلابی بدون های و هوی و سهم طلبی مشغول به کار بی اجر و مزد و درازمدت سازماندهی و فعالیت سیاسی- تبلیغاتی بین بخش های مختلف مبارزات پرولتاریاست. اما این جنبش، در طول تاریخ، بیش از آنکه از دشمنان علنی و قسم خورده اش ضربه خورده باشد، قربانی لیبرال های چپ نمایی بوده که همواره در تند بیچ های حساس تاریخی و در راستای اهداف و سیاست های همفکران راست خود ظاهر می گردند.

آنچه که امروز با های و هوی "جبهه ضد جنگ" مطرح می گردد، چیزی نیست جز کوشش سوسیال - لیبرال ها برای منحرف ساختن نیروهای جوان چپ انقلابی از راهی که به درستی برگزیده اند. سردمداران این حرکت، همان کسانی هستند که به نا حق خود را قیم این جنبش می پنداشتند و فکر می کردند که برای رهبری چنین جنبشی همان بس که چون "مارکسیست های علنی"، در سازش و همنشینی با اصلاح طلبان دوم خرداد و رنگین سازی وینترین نمایشی ایشان و به خدمت گرفتن تربیبون هایشان، برای خود نام و نشان "مایندگان چپ" ساخته اند. و هنگامیکه این جنبش انقلابی جوان، بدون اتکاء و کسب اجازه از ایشان و بدون طلب رهنمودهای عملی و نظری شان پرواز را تجربه کرد، با ناباوری به آن نگریسته و فعالیت های شان را به سخره گرفته و دستاوردهای ایدئولوژیک شان را به هیچ نمایانند. اما درست هنگامیکه بورژوازی لیبرال دیگر نتوانست عملکرد انقلابی این جنبش جوان را نادیده گرفته و تحمل کند، از خانه ها و دفاتر و زیر خاک سر بر آوردند و با های و هوی فراوان "فراخوان ضد جنگ" صادر نمودند و لومپن های زر خریدشان را برای آلوده سازی چهره ی این جریانها به میدان فرستادند.

اما آنچه ایشان نفهمیده و هرگز نخواهند فهمید، اینست که هر قدم عملی ای که توسط این جوانان برداشته شده، همراه با مطالعات و تقابلات نظری در میان شان بوده که اینک به اصولی خدشه ناپذیر تبدیل گشته است. ایشان با آگاهی به نیازهای طبقه کارگر در این نزاع طبقاتی سمتگیری کرده اند. مبارزه ضد امپریالیستی و سرمایه جهانی بدون مبارزه با نظام سرمایه داری بومی امکان پذیر نیست. و چنین مبارزه ای از توان افراد نا متشکل ساخته نیست. "جبهه ضد جنگ" اگر قرار است برای حمایت از کارگران و طبقات فرودست جامعه ساخته شود، می بایست از روند سازماندهی قشری و صنفی کارگران گذر کند و نه آنکه تبدیل به آنترناتیوی در مقابل آن شود. آنها هرگز نمی آیند تا نیروی خود را در عوض کمک به ساختمان نهادهای مستقل کارگری، در کلیه ی اشکال اجتماعی آن، در نزاع های درون حکومتی و پادویی در نهادهای پوپولیستی و تمام خلقی چون "جبهه ضد جنگ" تلف کنند.

گزارشاتی از داراب بیناژند

13 آذر 1386 - 4 دسامبر 2007 - از ساعت 12 تا 12:30

خبرهای رسیده از مقابل دانشکده فنی حاکیست که علیرغم تدابیر شدید امنیتی و انتظامی تعداد زیادی از دانشجویان گرد هم آمده و مشغول سخنرانی می باشند. گزارشگران سلام دمکرات خبر می دهند که به علت جو نظامی موجود و پرهیز از درگیری و دادن بازداشتی بیشتر دانشجویان از بالا بردن پلاکارد و دادن شعار تا این لحظه خودداری کرده اند.

گزارشگران ما همچنین از دشواری انتقال خبر گفته و حساسیت شدید نیروهای سرکوبگر حاضر به مکالمات تلفنی شان را گوشزد کرده اند و معتقدند که در صورت طولانی شدن این مکالمات احتمال شناسایی و بازداشت شان می رود.

12:30 تا 1:00 بعد از ظهر

طبق آخرین گزارشات تعداد شرکت کنندگان در این تجمع تا کنون به 600 نفر رسیده است. همچنین دانشجویان موفق شده اند تا پلاکاردهایی به حمایت از جنبش کارگری بالا ببرند. سخنران اول بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را قرائت کرده است و سائیتی را که پیوند دهنده ی مخالفان جنگ احتمالی آمریکا علیه ایران در سراسر جهان می باشد، معرفی نموده است. سخنران دوم توجه خود را به معضلات جنبش دانشجویی و جو سرکوب فعالان دانشجویی و لزوم پیوند این جنبش با دیگر جنبش های اجتماعی اختصاص داده و خواهان تشکیل تشکلات مستقل دانشجویی در پیوند با خواست های توده ی دانشجویان و آزادی فوری دستگیر شدگان کلیه جنبش های اجتماعی بخصوص فعالین کارگری و دانشجویان چپ شده است. سخنرانان بعدی نیز به اقصاء سیاست سرکوب حکومتی و مقاومت جنبش دانشجویی پرداخته اند.

خبرهای آوای دانشگاه

سه شنبه 13 آذر - از ساعت 12 تا 13

در ادامه موج بازداشت گسترده دانشجویان و فعالان چپ موج این بازداشت ها به درون دانشگاه نیز رسید. در حدود ساعت 12 و در حین آغاز تدارک شروع جمع چند تن دیگر از دانشجویان در درون دانشگاه بازداشت شدند. که تاکنون نام 3 تن از آنان (حسین بابایی، روزبه فقیهی، کریم آسایش) به دست "آوای دانشگاه" رسیده است.

با توجه به جو سرکوب و بازداشت گسترده دانشجویان امکان خبر رسانی به سختی از درون دانشگاه ممکن است. با این وجود اخبار تایید نشده ای حاکی از آن است که جمعی از دانشجویان توانسته اند در مقابل دانشکده فنی تجمع کنند و بیانیه بخوانند و نام دانشجویان بازداشت شده را اعلام کنند. همین اخبار تایید نشده حکایت از آن دارد که احتمالاً دانشجویان دیگری نیز به این جمع افزوده خواهند شد.

پیگرد دانشجویان چپ هنوز ادامه دارد

سلام دمکرات

سه شنبه 4 دسامبر 2007، بوسیله ی دیپاکو

آخرین خبرهای دریافتی از منابع دانشجویان چپ کارگری حکایت از ناپدید شدن دو دانشجویی وابسته به این جریان دارد.

خبرها حاکیست که آقای علی سالم، از دانشجویان فاغ التحصیل پلی تکنیک و از اعضای کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری و شورای همکاری فعالین و گروه های کارگری از دیروز بعد از ظهر مفقود گشته و تلفن همراه وی خاموش می باشد.

همچنین گفته می شود خانم نسیم سلطان بیگی از دانشجویان چپ کارگری دانشگاه علامه و از اعضای فعال کمیته آموزشی کمیته پیگیری ... نیز از دیشب جزو مفقودین بوده و تلفن همراه ایشان نیز خاموش گشته است.

رفقای این دانشجویان اعلام داشته اند که ایشان بر سر قرارها حاضر نشده و مطمئناً از بازداشت شدگان می باشند.

همچنین دوستان بابک پاشا جاوید، دانشجوی سوسیالیست پلی تکنیک و یکی از احضار شدگان به وزارت اطلاعات اعلام داشته اند که تلفن همراه او ساعتی است که خاموش شده و اطلاعی از وی ندارند.

خانواده ی محسن تقفی نیز اعلام داشته اند که وی دیشب توسط ماموران وزارت اطلاعات بازداشت گشته است.

نتیجه آنکه: آنچه در این برهه ی زمانی حمایت از "جنبه ضد جنگ" می نماید، گرایش جریانی ورشکسته در جنبش چپ بوده که در به در به دنبال هویتی برای خود می گشت تا از بحران بی هویتی درون تشکیلاتی اش خلاص شود. این جریان سعی داشت تا با مصادره ی مراسم دانشجویی 16 آذر خود را بزرگتر از آنچه هست بنمایاند و آن را به سکویی برای پرش خود تبدیل سازد. اما خارج از این جمع کوچک، هیچ نیروی دانشجویی دیگری جذب این سیاست نگشت و هیچ نیروی چپی خارج از دانشگاه به این فراخوان پاسخ نداد. تنها قربانیان این مضحکه را می توان جوانان تازه وارد و از همه جا بی خبر میدان سیاست دانست که امیدواریم با مشاهده ی بازداشت چند تن از دانشجویان "ضد جنگی"، از توهم امکان سازش با جناح های حکومت بورژوازی و شرکت در "انتخاباتی آزاد" که نمایندگان چپ را در این خیمه شب بازی تأیید صلاحیت کنند، بیرون آمده باشند.

از : سایت گزارشگران

گزارشی از سلام دمکرات در روز

سه شنبه 13 آذر - 4 دسامبر - از ساعات ابتدایی صبح تا ساعت 11

بعد از فراخوان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب (وبلاگ آزادی و برابری) و همچنین "چپ کارگری دانشگاه های ایران" فراخوان بیانیه مبنی بر برگزاری مجمع و مراسم روز دانشجو در روز سه شنبه 13 آذر ساعت 12 در مقابل دانشکده فنی! موج گسترده ای از احضار ها و بازداشت ها و ربودن های فعالان دانشجویی که اکثراً گرایش چپ گرایانه دارند آغاز شد. در همین راستا تا صبح امروز دست کم 20 تن از فعالان دانشجویی بازداشت شده اند. (خبر آوای دانشگاه)

از صبح امروز نیز در اطراف دانشگاه تهران تدابیر امنیتی شدیدی اتخاذ شده است. در تمام درب های ورودی نیرو های حراست به شدت مشغول کنترل رفت و آمد های دانشجویان هستند و کارت دانشجویی و عکس آن را با چهره تک تک دانشجویان تطبیق می دهند. همچنین از درون دانشگاه گزارش می رسد که جو تا حدی امنیتی است. در حدود ساعت 10 صبح امروز گزارش مبنی بر بروز درگیری مختصر بین حراست و تعدادی از دانشجویانی که قصد ورود به دانشگاه را داشتند، رسید.

با وجود تمام این سرکوب ها و اتخاذ تدابیر شدید امنیتی دانشجویان بر عزم خود برای برگزاری مراسم و مجمع روز دانشجو استوار هستند و در دانشگاه تراکت های تجمع را پخش می کنند و پوستر ها فراخوان این تجمع را بر در و دیوار می چسبانند و در گفت و گو های رودررو از دانشجویان دعوت می کنند با شرکت در مجمع به حمایت از دانشجویان بازداشت شده بپردازند. دانشجویان در تدارک آغاز تجمع هستند.

از ساعت 11 تا 12

فضای دانشگاه تهران شدیداً امنیتی است. تمام درب های ورودی کنترل می شود. از ورود دانشجویان دیگر دانشگاه های تهران جلوگیری می شود. تعدادی از دانشجویانی که از دیگر دانشگاه های تهران و بعضاً از برخی شهرستان ها آمده اند پشت درب های دانشگاه گرفتار شده اند.

دانشجویان در جو شدید امنیتی مشغول تهیه پلاکارد ها و بیانیه ها و تدارک شروع تجمع هستند که هر لحظه بین دانشجویان و ماموران امنیتی و حراست تنش هایی صورت می گیرد. بنا به گزارشات رسیده به "آوای دانشگاه" برخی از فعالان دانشجویی به وسیله حراست دانشگاه تهران بازداشت شده اند و به دفتر مرکزی حراست دانشگاه تهران منتقل گردیده اند. همچنین بیم آن می رود که با هماهنگی های صورت گرفته بین حراست و نیرو های امنیتی خارج دانشگاه، دانشجویان بازداشت شده به نیرو های امنیتی تحویل داده شوند.

با تمام این وجود دانشجویان سعی در برگزاری تجمع دارند. اما بیم آن می رود که با بازداشت های گسترده و ادامه سرکوب و بازداشت فعالان دانشجویی هر لحظه بر تعداد فعالان دانشجویی چپ بازداشت شده افزوده شود.

* دید گاه *

مصاحبه ی. صفائی با هژیر پلاسچی

با سلام گرم به آقای هژیر پلاسچی،

خواهشمندم در صورت تمایل و امکان به این چند سوال طرح شده از طرف من پاسخ بدهید تا بتوانم دیدگاههای شما را برای هموطنان خارج از کشور انعکاس بدهم و امید دارم که قبول بفرمایید که این مصاحبه در رسانه های مردمی چاپ شود.

1- آقای پلاسچی نقش جنبش چپ را در خیزشهای کارگری چگونه ارزیابی می کنید؟

من گمان می کنم برای این که نظرم را در این مورد توضیح بدهم ابتدا باید فهم خودم را از آنچه شما «خیزش های کارگری» نامیده اید شرح دهم. من مبارزات کارگران ایران را به هیچ وجه مبارزاتی ایجابی نمی دانم. کارگران ایران حتا در عرصه ی صنفی برای آن مبارزه نمی کنند که چیزی را بسازند، آنها در این چند ساله برای این مبارزه می کنند که یا آنچه را سرمایه داری تخریب می کند، دوباره بنا کنند و یا لاقط جلوی تخریب بیشتر را بگیرند. مبارزه برای لغو قرارداد موقت، مبارزه با لغو قانون کار، مبارزه برای گرفتن حقوق های معوقه و مبارزه با اخراج کارگران همه و همه به نظر من مبارزاتی تدافعی است در مقابل حمله ی گسترده یی که سرمایه داری با بهره گیری از سیاست گذاری های بانک جهانی که مو به مو توسط حکومت ایران اجرایی می شود و سلطه ی جهانی نئولیبرالیسم به منافع کارگران ایران انجام می دهد. البته در جریان همین مبارزات تدافعی است که برخی از کارگران در برخورد با شرایط عینی به این نتیجه می رسند که باید تشکل های مستقل کارگری را تشکیل بدهند و این قدم اول به سوی ساختن است. از سوی دیگر نیروهای چپ هم در شرایط مهیا و آماده یی نیستند تا بتوانند با فراغ بال با کارگران معترض ارتباط برقرار کنند. حاکمیت ایران نه تنها در مورد ارتباط فعالان چپ با کارگران فعال حساس است بلکه حتا در مورد ارتباط فعالان جنبش های اجتماعی با هم حساسیت ویژه یی دارد. توجه کنیم آنچه که شما از آن با نام «جنبش چپ» نام می برید و به گمان من باید از آن با نام نیروهای چپ نام برد، گرچه در تمامی جنبش های اجتماعی فعالانی دارد اما اول این که همه ی آن جنبش های اجتماعی مترادف با نیروهای چپ نیست و نباید و نمی تواند که باشد و نیز چپ نیرویی نحیف است که تازه از خاکستر سرکوب های خونین دهه ی شصت و تزلزل های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سربرآورده است. فعالان همین پیکر نحیف هم در درون خود با اختلاف نظرهای جدی رویه رویند که نه تنها آنها را ناگزیر بلکه لازم و مفید و موثر می دانم. در ضمن وقتی از جنبش های اجتماعی هم سخن می گوئیم باید بدانیم باز داریم از شاخه های نوری می گوئیم که پس از ضعفی که دامن تندباد سرکوب را گرفت، توانسته اند سربرآورند. به گمان من هیچ چیز آنگونه که در برخی تحلیل های موجود دیده می شود در پایان راه نیست. این میوه هنوز خیلی نارس است. ما هنوز در هنگامه ی آغازیم. ما چپ ها نیاز داریم که در تمامی مفاهیم دگم شده ی موجود بازنگری کنیم و این عجیب نیست که همین نکته یی از نقاط اختلاف در میان فعالان جنبش چپ است. میان آنهایی که مارکسیسم را روش و متدی برای عمل می دانند که کارپایه یی به دست می دهد تا بر مبنای آن برای معضلات ویژه ی دوران خودت تصمیم بگیرد و عمل کنی و کسانی که معتقدند حرف همان است که حضرت مارکس و انگلس و لنین و گاه استالین و مانو گفتند و تمام. میان کسانی که از طرح سوال هایی که برای آن پاسخی ندارند اما می خواهند که داشته باشند، هراسی ندارند و میان کسانی که هیچ سوالی ندارند چون پاسخ همه ی سوال ها را می توانند با اتکا به انواع «مجموعه» و «منتخب» آثار بدهند. بگذریم. سخن از ارتباط همین «جنبش چپ» است با همان «خیزش های کارگری». همان طور که گفتیم چپ فعالانی در جنبش های مختلف دارد از جمله در جنبش کارگری. اینها اما کارگرانی نیستند که در اثر سربرآوردن دوباره چپ در ایران آگاهی های سوسیالیستی یافته باشند، اینها کارگران سوسیالیستی هستند که با از سرکوب ها و تصفیه های گذشته جان سالم به در برده اند و یا اصولن کسانی بوده اند که به دلیل فشار اقتصادی موجود و در روزهای دربه دری وارد محیط های کار شده اند. البته حتمن هستند نمونه های انگشت شماری از کارگران آگاه که در مبارزات کارگری همین چند ساله در راه کسب آگاهی های سوسیالیستی حرکت کرده اند اما همان طور که گفتیم اندک شمارند. این نیروها بر حسب آن که آگاهی سوسیالیستی داشته اند، بر حسب آن که ماهیت نظام حاکم بر ایران و همچنین نظام حاکم بر جهان

می شناخته اند، توانسته اند در محیط های کار خود از سازمانگران و هدایت کنندگان مبارزات صنفی باشند. بخش های دیگر فعالان چپ هم همواره در کارزارهای حمایتی از مبارزات صنفی کارگران در کنار آنها بوده اند. در جمع آوری کمک مالی برای کارگران مبارز اخراجی و زندانی، در تبلیغ و اطلاع رسانی مبارزات کارگران، در کارزارهای تلاش برای رهایی کارگران مبارز در بند و مواردی از این دست نه که دیگران نباشند اما همواره این فعالان چپ بوده اند که بخش بزرگی از کار را بر دوش داشته اند.

2- به نظر شما چه ضعفهایی در جنبش دانشجویی موجود می باشد که هنوز نتوانسته نقش تعیین کننده در سطح خیزشهای مردمی داشته باشد و آیا اصولا می توانیم این انتظار را داشته باشیم؟

من نمی دانم شما از کدام «خیزش های مردمی» سخن می گوئید. اگر منظورتان هیجانات انفجاری زودگذری مانند آن اتفاقی است که در شب سهمیته بندی بنزین رخ داد، من نه تنها معتقد نیستم فعالان جنبش های اجتماعی از جمله جنبش دانشجویی باید وارد آن می شدند بلکه معتقدم گره زدن سرنوشت نیرویی اینقدر نحیف به حرکت های اعتراضی جماعتی بی شکل و خشمگین به مفهوم زدن گلوله ی خلاص است بر پیشانی آن جنبش اجتماعی. اینها در واقع انفجار اعتراض های فروخورده ی مردمی است که دارند در زیر فشار گسترش فقر و گرانی له می شوند، مردمی که به جان آمده اند. جنبش های اجتماعی آنگاه می توانند در چنین حرکت هایی موثر باشند که توانسته باشند نیروهای مردمی را در نهادهای مدنی سازماندهی کرده باشند. باز هم فراموش نکنیم وقتی داریم از «جنبش دانشجویی» سخن می گوئیم داریم از نیرویی حرف می زنیم که در همین سال ها که درگیر مبارزه شده است آنقدر تجربه ی سرکوب و فشار را پشت سر دارد که بدنه ی دانشجویی را از دست داده است. امروز در دانشگاه های ایران فرقی میان فعالان جنبش دانشجویی و بدنه ی جنبش نیست و این همه به زحمت یکی دو درصد کل دانشجویان را تشکیل می دهند. تمامی این دعوایی که در چند هفته ی اخیر فضای مجازی را دربر گرفته است، به گمان من دعوا بر سر به دست آوردن هژمونی در جنبشی ناموجود است. دعوا بر سر آن که در یک تجمع حقیر بالاخره پلاکاردهای سرخ بازی را ببرند یا مثلن تحکیم وحدتی ها. جنبش دانشجویی یا آنچه که سهون جنبش دانشجویی می نامیم تا زمانی که نتواند با بدنه ی دانشجویی واقعن موجود ارتباط داشته باشد و بدنه ی دانشجویی را در راستای مبارزات اعتراضی صنفی و سیاسی به دنبال خود داشته باشد، هنوز از تاثیرگذاری حتا در خیزش های دانشجویی هم به دور است چه رسد به تاثیرگذاری در خیزش های مردمی. علاوه بر این توجه کنیم که فعالیت دانشجویی به دلیل شرایطی که دانشجویان دارند با انباشت تجربه همراه نیست. شما در جنبش زنان می توانید از زمانی که فهمیدن را آغاز می کنید تا دم مرگ فعال جنبش زنان باشید و این موجب می شود نسل های گوناگون بتوانند از تجربه ی پیشینیان شان بهره مند شوند. اما در جنبش دانشجویی چنین نیست. فعالان مثلن ده سال قیل جنبش دانشجویی هیچ ارتباطی با فعالان امروزی ندارند و حاکمیت هم با یک حساسیت غریب هرجایی که چنین ارتباطی را «کشف» کند به شدت با «مرتبطین» برخورد می کند. هرچند شرایط بهتر شده است و مقاومت ها بر حساسیت های امنیتی فائق آمده اما همچنان با مفهومی به نام انباشت تجربه در درون جنبش دانشجویی رویه رو نیستیم. حتا بسیاری از آن فعالان گذشته که با فعالان جنبش دانشجویی ارتباط دارند برای انتقال تجربه نیست. آنها می خواهند مقام پدرخوانده گی خود را از دست ندهند و دانشجویان را بنده گانی سر به راه می خواهند.

3- برگردیم به تحولات و وضعیت ویژه حاکم در ایران، در شرایط کنونی احتمال حمله امریکا چقدر می تواند قوت داشته باشد؟

فکر می کنم تنها کسانی که می توانند به این پرسش پاسخ قطعی بدهند نومحافظه کاران دولت امریکا باشند، به همراه تنوریسین ها و پشتیبانان مالی و مهره های درشتی که به عنوان مشاور با حضرات در ارتباطند و در میان آنان البته نمایندگان از «سرزمین پاک آریایی» ما هم حضور دارند. اما من به عنوان کسی که به هر حال فهم هرچند محدودی از جهان اطرافم دارم و بر اساس همین فهم محدود به خودم حق می دهم در مورد آنچه در اطرافم جریان دارد، نظر بدهم، می توانم پرسش هایی را مطرح کنم که گمان می کنم پاسخ گفتن به آنها نه که همه ی واقعیت را آشکار کند اما برای نزدیک شدن به واقعیت می تواند راه گشا باشد. به باور من عوامل مختلفی زمینه ساز روی کار آمدن نومحافظه کاران در امریکا و سپس جنگ افروزی های ایشان در خاورمیانه بود. من تنها می توانم تا آنجایی که همین الان حضور ذهن دارم به برخی از این عوامل که آنها را مهم می دانم اشاره کنم و بعد بر پایه ی آنها سوالاتم را مطرح کنم. یکی از

تحلیل‌هایی که من آن را درست می‌دانم این است که با فروپاشی اتحاد شوروی و آسودگی سرمایه‌داری جهانی از خطر «طوفان سرخ» آن یک دستی سابق که در مقابل دشمن مشترک و البته قدرتمند در میان سیستم حاکم بر جهان سرمایه‌پدید آمده بود، از دست رفت چرا که علت وجودی اش منتفی شده بود. گمان می‌کنم لاف‌ساز سه‌مترویل مشخص را می‌توان در سرمایه‌داری جهانی از هم تفکیک کرد. آمریکا و متحدانش یک سوی این بازی هستند، اروپای منهای روسیه و بریتانیا یک سوی دیگر و روسیه و چین طرف سوم آن. من این تحلیل را درست می‌دانم چون بر اساس آن اتفاقاتی که در چند ساله‌ی اخیر در سطح جهان رخ داده از جمله بحران اقتصادی آسیای جنوب شرقی، رفتار آمریکا در جنگ کوزوو، انقلاب‌های رنگین در کشورهای که به شکل سنتی تحت نفوذ روسیه بودند، دعوایی که بر سر تفرقه‌ی فولاد میان آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا در گرفت، پدید آمدن پول واحد اروپایی در مقابل دلار آمریکایی و اتفاقاتی از این دست تکه‌هایی است که می‌توانند در این پازل درست سر جای خودشان بنشینند. بر همین اساس جنگ افغانستان و سپس جنگ عراق برای آمریکا فرصتی بود تا دوباره هژمونی خودش را بر قطب‌های دیگر جهان سرمایه‌تحمیل کند و به آنان نشان دهد که حتی اگر هیچکدام با او همراه نشوند و برای حفظ منافعیان ژست‌های ضدجنگ بگیرند، آمریکا هنوز توان این را دارد که با همراهی بریتانیا و کانادا و استرالیا و لهستان دو کشور در بحران خیزترین منطقه‌ی جهان را اشغال نظامی کند. حالا اگر این تحلیل درست باشد می‌شود پرسید آیا آمریکا موفق شده است هژمونی خودش را به قطب‌های دیگر سرمایه‌ی جهانی تحمیل کند؟ در ضمن در نظر بگیریم که تسلط بر اصلی‌ترین منطقه‌ی تامین انرژی فسیلی جهان که هنوز در معادلات اقتصادی و رقابت‌های امپریالیستی نقش مهمی ایفا می‌کند می‌تواند برای کنترل رقیب‌های موجود و آینده مفید باشد. باز می‌توان پرسید آیا بدون وجود حکومتی دست‌نشانده و رام در ایران، آمریکا می‌تواند به این مقصود برسد؟

از سوی دیگر پس از فروپاشی اتحاد شوروی سیاست آمریکا در مورد «کمر بند سبز» تغییر کرد. اگر تشکیل دهندگان کمر بند سبز تا دیروز سعی در براندازی مقابل آنچه کمونیسم خوانده می‌شد، امروز اما کمر بند سبز مزاحمانی هستند که با خودسری‌هایشان مانع از پیش برد سیاست‌های بانک جهانی می‌شوند. بنیادگرایی که رفتارشان قابل پیش‌بینی نیست. این البته فقط در مورد کمر بند سبز صادق نیست. دیکتاتورهای خونریز نظامی که با حمایت‌های آشکار سازمان‌اطلاعاتی آمریکا در چهارگوشه‌ی جهان روی کار آمدند تا دمار از روزگار کمونیست‌ها در آورند هم پس از فروپاشی شوروی دیگر کارکردی غیر از پلشت کردن چهره‌ی جهان سرمایه‌نداشتند و بنابراین باید به مرور و آرام برچیده می‌شدند. این روندی بود که پیشرفت‌اش در شیلی و اندونزی و فیلیپین در حافظه‌ی نسل من مانده است. چنین بود که ایالات متحده بر آن شد تا حکومت طالبان در افغانستان که نمونه‌ی بارز بنیادگرایی دینی بود و نیز حکومت صدام در عراق را که آمیخته‌ی بود از ملیتاریسم‌ها و در این سال‌های آخر تظاهر به بنیادگرایی دینی، تغییر دهد. من یک سوئی‌ی جنگ افغانستان و عراق را در پیشبرد همین سیاست می‌دانم. اینک آیا پس از این همه‌هزینه‌ی بی‌که آمریکا و متحدانش برای پیشبرد این طرح در افغانستان و عراق متحمل شده‌اند، ممکن است طرحشان را نیمه‌کاره رها کنند و از جایگزینی حکومت ایران با حکومتی سربه‌راه و مطیع چشم‌پوشی کنند؟ به خصوص که می‌دانیم دامن زدن به چیزی شبیه «انقلاب‌های رنگی» در ایران با توجه به ساختار حاکمیت و نیز نقش سپاه پاسداران در معادلات سیاسی، رویایی بیش نیست.

عده‌ی معتقدند آمریکا و متحدانش اینک در عراق و افغانستان آنچه‌آنچنان زمینگیر شده‌اند که دیگر جرات حمله به ایران را ندارند. می‌توان پرسید آیا واقعاً سرکوب شورشیان بنیادگرای عراق و یا دستگیری «اسامه بن لادن» و سرکوب بازمانده‌های طالبان افغانی برای ارتش آمریکا و سازمان‌های اطلاعاتی پیچیده‌اش کار دشواری است؟ یا به این فکر کرد که دولت آمریکا همواره بحران‌های درونی‌اش را به خارج از مرزهایش پرت کرده است. حتی من یک سوئی‌ی جنگ افغانستان و عراق را در تشدید بحران‌های داخلی خود آمریکا می‌دانم. آیا امکان این که آمریکا بخواد با بحران آفرینی در نقطه‌ی دیگری مانند ایران ذهن‌ها را از وضعیت عراق منحرف کند وجود ندارد؟ یا حتی می‌توان پرسید اساس خود آن بحران داخلی آیا حل شده است؟

من پارامتر تاثیرگذار دیگر را روی کار آمدن دو دولت همسو با آمریکا در دو کشور مهم و تاثیرگذار اروپایی یعنی آلمان و فرانسه می‌دانم. هرچند باز باید به این توجه کرد که نهادهای مدنی و دموکراتیک در اروپا به خصوص همین آلمان و فرانسه نهادینه شده‌تر از آنند که این دو دولت

بتوانند به سادگی با آمریکا همراه شوند. باز باید در نظر بگیریم بخشی از افراطی‌ترین لایه‌های حاکمیت ایران تهدید کرده‌اند که در صورت حمله‌ی آمریکا «هلال شیعی» را بر علیه آمریکا و متحدانش به خصوص متحدان منطقه‌ی بی‌اش و باز به طور مشخص اسرائیل، تشکیل خواهند داد و این مسئله جدی است. باز باید پرسید آیا نیروهای شیعه‌ی منطقه حاضر خواهند شد وارد چنین برنامه‌ی ماجراجویانه‌ی بی‌شوند؟ فراموش نکنیم که «خلد مشعل» از رهبران حماس و اتفانق از نزدیکترین عناصر حماس به ایران در دانشگاه تهران وقتی دانشجویی بسیجی از او پرسید: «در صورت حمله‌ی اسرائیل به ایران شما چه می‌کنید؟» پاسخ داد: «ما برای شما دعا می‌کنیم.» شاید بتوان از تغییر نگرش مردم منطقه نسبت به حضور آمریکا هم حرف زد و من این را نه به پشتوانه‌ی تبلیغات جمهوری اسلامی بلکه به پشتوانه‌ی گزارش مراجع مستقل‌های امپریالیسم و استبداد داخلی می‌گویم. گزارش‌های مستقل چنین روایت می‌کند که حتی در کردستان هم به خصوص بعد از حوادث کرکوک مردم به شدت با حضور آمریکا مشکل پیدا کرده‌اند در حالی که در آن اوایل برخلاف تبلیغات تقریبی همه‌ی نیروهای ضدامپریالیست این مردم از حمله‌ی آمریکا استقبال می‌کردند. در دیگر نواحی هم چنین است. جناب‌هایی که تقریباً هر روز در آشفته‌بازار عراق رخ می‌دهد چیزی نیست که کسی نتواند آن را ببیند. اینها همه و احتمالاً چند مورد دیگر که به ذهن من نمی‌رسد، پیش‌فرض‌هایی است که ابتدا باید در مورد صحت آنها بحث کرد و سپس در صورتی که صحیح بودند بر مبنای آنها سعی کرد تازه باز هم با شاید و اگر پاسخ این سوال را داد. من این تخصص را ندارم و تا همین جا هم در کار دیگران فزولی کرده‌ام.

4. ساختار نظام را در وضعیت کنونی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا سناریوی اصلاح طلبان یک بار دیگر کلیل خواهد خورد؟ قوت و ضعف‌ها را در شرایط کنونی چگونه می‌بینید؟

من سفت و سخت بر این باورم که برخلاف برخی تحلیل‌های موجود اگر اصلاح طلبان حکومتی بتوانند از سد تانید صلاحیت بگذرند با استقبال مردم رویه‌رو می‌شوند. این را به این دلیل می‌گویم که بر اساس برخورد‌های محدود با مردم عادی به نظرم می‌رسد تشدید گرانی و فقر که با افزوده شدن اجاره‌خانه‌ها، مایحتاج روزمره، نرخ کرایه‌ی تاکسی‌ها و خلاصه همه چیز در زندگی روزمره‌ی مردم نمود یافته، موجب شده آن توهم‌های اولیه نسبت به دولت «عدالت پرور» احمدی نژاد فرو بریزد. با وجود این بگذارید در کمال شرمساری تذکر بدهم تحلیل‌های ما جماعت در بسیاری مواقع آب می‌دهد. در جریان انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری من در شمار «تحریمی‌ها» بودم اما این تو را از پاسخ به این پرسش که چه کسی رای می‌آورد نمی‌راند. خود من بر اساس تحلیلی که به نظرم خیلی هم درست بود فکر می‌کردم از میان تنها دو گزینه‌ی «علی اکبر هاشمی رفسنجانی» و «محمدباقر قالیباف» قالیباف شانس بیشتری دارد. به جرات و فاش می‌گویم که بسیاری از فعالان سیاسی منتقد و مخالف نیز چنین نظری داشتند و من هیچ نامی غیر از همین دو نام نداشتیم. اساساً من بازگو کردن تحلیل خودم را چنین آغاز می‌کردم که احمدی نژاد که هیچ‌اما دیگران ... درست همان «هیچ» قدرت را در دست گرفت. حالا که البته معما حل شده فهمیدن آن هم آسان به نظر می‌رسد. حالا طبیعی می‌نماید که مردمی به جان آمده از گسترش فقر و گرانی، در سایه‌ی بی‌توجهی اصلاح طلبان حکومتی در قدرت به اقتصاد و ادامه‌ی سیاست‌های ضد‌مردمی اقتصادی و حتی تصویب طرح‌ها و لوایحی بر علیه فرودستان فریفته‌ی شعارهای به ظاهر عدالت‌طلبانه‌ی احمدی نژاد شوند. ما اما این را ندیدیم و دلایل هم روشن است. حاکمیت ایران ارتباط ما را با مردم، با توده‌های واقعی مردم نه اطرافیانمان که بر آنها نام مردم می‌نیم، آنچنان گسسته است و ما آنچنان در موضع تدافعی قرار داریم که شاخک‌های ما اساساً با جامعه در ارتباط نیست که بتواند برآوردی واقعی از آن داشته باشد و رفتار شهروندان جامعه را پیش‌بینی کند. اینها را گفتیم که اگر یک وقت زد و اصلاح طلبان حکومتی تانید صلاحیت شدند و رای نیابورند، پیشاپیش عذر تقصیر خواسته‌باشم.

5. بنظر شما چه در داخل کشور با چه مشکلاتی مواجه می‌باشند؟
ای کاش پرسیده بودید با چه مشکلاتی مواجه نیست چون پاسخ گفتن به آن هم کوتاه‌تر بود و هم راحت‌تر. اما برای پاسخ گفتن به سوال شما می‌خواهم ابتدا این مشکلات را به دو بخش تقسیم کنم و بعد جداگانه به هر کدام آنها بپردازم. بخش اول مشکلاتی است که در داخل کشور را می‌توان مشکلات بیرونی چپ نام بگذارم به این مفهوم که مشکلاتی است که از بیرون فرار از چپ قرار دارد. من اولین مشکل بیرونی چپ را اعمال سرکوب از سوی حاکمیت می‌دانم که نه تازه است و نه عجیب. البته این

سرکوب که حالا دارم از آن صحبت می‌کنم به هیچ وجه قابل مقایسه با سرکوبی که در سرتاسر دهه ی شصت و حتا اوایل دهه ی هفتاد در جریان بود نیست. نسل من از آن روزها تصویر محوی دارد که آن را از لایه لای خاطره گویی ها و خاطره خوانی های اندک به دست آورده. آن اعدام های شتابزده، آن شکنجه های وحشیانه، آن کنترل شبانه روزی حاکم بر زندانیان سیاسی، آن کشتارهای دسته جمعی، آن بریدن های دردآور، آن تعقیب و گریز شبانه روزی و در یک کلام آن وحشت مدام، برای نسل من مانند افسانه است. افسانه بی‌نکبتی که همه ی ما می‌دانیم در دنیای واقعیت روی داده است. نسل من حتا نمی‌تواند تصور کند که روزی به خاطر پوشیدن کتانی یا پیراهن چینی روانه ی سلول های صعب بازی کابل و عصب و استخوان شود. حالا برای نسل من زندانی سیاسی یعنی یک زندانی بهره مند از کتابخانه و گاهی ملاقات حضوری و مرخصی های چند هفته بی. یعنی یک زندانی که می‌تواند از درون بند نه تنها با خانواده و دوستان و آشنایانش، بلکه با خارج از کشور به تماس تلفنی بگیرد. یعنی یک زندانی که لحظه لحظه ی زندگی او در بند زیر نظر رسانه های داخلی و خارجی و نهادهای بین المللی است. هرچند همین هم به اندازه ی کافی کثیف و محنت خیز است اما کیفیتی به کلی متفاوت با سرکوب در دهه های پیشین دارد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد نه تنها نسل من که آن دسته از فعالان نسل های پیشین که این روزها فعالند تصور درستی از رقیب حکومتی خود ندارند یا شاید بهتر باشد بگویم کمتر دارند. گاهی حضور نهادهای سرکوبگر آنچنان برایشان عمده می‌شود که ایشان را دچار خانه نشینی و گوشه گزینی می‌کند و گاه چنان رقیب را دست کم می‌گیرند که اساسن فیصله یافته می‌دانندش. اما گمان می‌کنم این نهادها همان هایی اند که سازمان های وسیعی مانند سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک های فدایی خلق و حزب پر سابقه یی مانند حزب توده را سرکوب کرده اند. درست است که اینک اگر شیوه دیگر کرده اند به درگیری های داخلی خودشان هم مربوط است، به این هم مربوط است که دیگر به جای اغلب آن نیروهایی که مومنانه سرکوب کفار و مرتدین و منافقین را پیگیری می‌کردند، کارمندان بوروکراسی سرکوب نشسته اند اما این دگرگونی در شیوه ها به آن تجربه های اندوخته هم مربوط می‌شود. دستگاه های سرکوب چند موضوع را به خوبی آموخته اند. آنها آموخته اند و به گمانم در عرصه ی عمل هم آزموده اند که از کدام نیروها می‌توانند برای برآوردن اهداف خودشان استفاده کنند، بدون این که بخواهند لزوم در میان آنها عوامل نفوذی داشته باشند. این شیوه البته چپ و راست ندارد. به طور مشخص من هیچگاه باور نکردم آن عده یی که حول و حوش منوچهر محمدی و حشمت الله طبرزدی فعالیت می‌کنند و خود این دو عوامل امنیت خانه باشند اما فکر می‌کنم اینها نیروهای افراطی و بی‌حوصله و بی‌سوادی بودند که بارها و بارها و شاید همیشه و هنوز هم بازیچه ی سیاست گذاری های دستگاه سرکوب بوده اند. برای اثبات این ادعا که اینها عامل نیستند می‌توان به هزینه ی سنگینی اشاره کرد که فعالان این جریان تاکنون پرداخته اند. تقریباً همه ی افراد مرتبط با این جریان چند بار تجربه ی زندان دارند. منوچهر محمدی سال ها در زندان ماند، حشمت الله طبرزدی دیگر زندان خانه ی دومش شده است و اکبر محمدی در زندان کشته شد. در فرهنگ شبه مذهبی ما هم البته اینها ارزش است اما مطالعه ی نقش و عملکرد این جریان در حوادث این چند سال، از همه بارزتر در اعتراضات دانشجویی سال های 76، 77، 78 و 79 و بیشتر از همه در حوادث 18 تیر 78 بخش دوم ادعایم را ثابت می‌کند. در میان نیروهای چپ هم کسانی یا جریاناتی وجود دارند که به باور من همین کارکرد را دارند. ولی امیدوارم، صادقانه امیدوارم که تاریخ و پیش آمدهای آینده من را خط کند. از سوی دیگر بدانیم که ماموران امنیت خانه به خوبی می‌دانند چپ موجود در جامعه ی ایران هنوز نتوانسته با بدنه ی جامعه ارتباطی ارگانیک برقرار کند. شاید به همین دلیل است که ترجیح می‌دهد هزینه ی برخورد سرکوبگرانه با نیرویی که عقبه ی اجتماعی ندارد را به خصوص در شرایطی که با انواع بحران های ریز و درشت روبه روست، به جان نبرد. شاید نگاهی به برخورد با فعالان جنبش های اجتماعی بتواند نشانه ی مناسبی برای واقعی بودن این ادعا باشد. برخوردهای نهادهای سرکوبگر با جنبش های اجتماعی همچنان شدید و همه جانبه است. فعالان جنبش های کارگری، زنان، معلمان و هویت طلبان غیرفارس به شدیدترین وجه یا بهتر بگویم شدیدترین وجهی که موقعیت بین المللی حاکمیت ایران اجازه ی آن را می‌دهد، سرکوب می‌شوند. و عجیب نیست که بارها شنیده ایم بازجویان با چه حساسیتی سعی می‌کنند خط و ربط فعالان این جنبش ها با چپ ها را کشف کنند و باز عجیب نیست که

شدیدترین برخوردها اتفاقن با آنهایی صورت می‌گیرد که در سابقه ی فعالیت شان حتا گوشه ی چشمی به چپ داشته اند. این همه ی آن مشکلات بیرونی نیست. مواجهه با «نئولیبرال های وطنی» که یک دشمنان درون حاکمیت است و دم دیگرشان در میان مخالفین حاکمیت تا کاخ سفید امتداد دارد، مشکل دیگر چپ است. مشکل نه از وجه مخالفت نظری با چپ، بلکه مشکل به این دلیل که با تسلط بر بخشی از رسانه های ارتباط جمعی که در حوزه ی عمومی منتشر می‌شود و بهره مندی از منابع مالی سرشار، در تلاشند تا یک «صور بسته ی گفتار» بر علیه چپ ایجاد کنند. مشکل از آن رو که مواجهه ی آنها با چپ تنها به مباحث نظری ختم نمی‌شود، بلکه دشمنی گاهی بدان جا می‌رسد که آدرس و نشانی به نیروهای سرکوب می‌دهند و ایشان را تحریک می‌کنند که با همین چپ نورسته برخورد کنند. مشکلات درونی اما به باور من جدی تر و سرنوشت سازترند. من گمان می‌کنم چپ ایران در بسیاری از عرصه ها نتوانسته خودش را بازتولید کند و عرصه را به رقیبان فکری اش واگذار کرده است، چرا که این عرصه ها را مهم و حیاتی نمی‌دانسته. تقریباً تمامی رشته های هنر و ادبیات و نقد هنری و ادبی در شمار همین عرصه ها محسوب می‌شوند. در میان فعالان چپ جوان کمتر کسی یافت می‌شود که به طور جدی و حرفه یی وقتش را صرف مسائل نظری بکند. نه که نباشند اما کمتر از آتی هستند که باید باشند. مشکل بعدی آن است که بخشی از نیروهای چپ با دموکراتیسم بیگانه اند و آن را در اولویت نمی‌دانند. تو با کسانی مواجه می‌شوی که هنوز از ادبیات دیگرستیز استفاده می‌کنند. کسانی که مشکلاتشان با جامعه ی تک صدایی خود «تک صدایی» بودن جامعه نیست بلکه مشکلاتشان این است که چرا آن تنها صدا از آن ما نیست. کسانی که گمان می‌کنند فحاشی و دهان دریده گی نشانه های ناگزیر رادیکالیسم است و چنین مفهوم رادیکالیسم را قلب می‌کنند. کسانی که ادبیات را سرگرمی تفننی، هنر را خرده بورژوازی و کتاب خواندن را نشانه ی حماقت می‌دانند. من البته سفت و سخت معتقدم میان این دو دسته مشکلی که در یک تقسیم بندی من درآوردی آنها را درونی و بیرونی کردم رابطه ی دیالکتیکی وجود دارد. آن نیرویی که جامعه را و در اینجا به طور مشخص ما چپ ها را از رشد متوازن و رو به جلو محروم کرده است، برخلاف تبلیغات نئولیبرال های وطنی رادیکالیسم چپ نیست. آن نیرو همیشه ی مسلط سرکوبگری است که در همه ی اعصار تاریخ خونبار و پرآدم این خاک تا آمدیم به خودمان بپردازیم، تا آمدیم فارغ از هیجان و روزمره گی بیندیشیم ما را نه تنها از حضور بدالت گرانه در جامعه که از حضور فیزیکی در میان مردم محروم کرد. سرکوبی که نگذاشت نظرگاه هایمان را با محک تجربه ی عینی بسنجیم تا بتوانیم درست تر فکر کنیم. آن نیرویی که امروز همراه با نئولیبرال های وطنی آنچنان در بلندگوها بر ضدچپ تبلیغ می‌کند که ما از بازنگری در دیدگاه هایمان هراسانیم میادا با این تبلیغات همراه شویم. هنوز جرات نمی‌کنیم لبه ی تیز تیغ نقد را رو به جانب چپ بگردانیم و اگر کسی از ما چنین جراتی کند، چنان او را می‌رانیم که انگار از مذهبی که در اینجا مارکسیسم است، «مرتد» شده. این همه اما شدنی است اگر بخواهیم و چنین عزمی دیر یا زود در میان ما پدید خواهد آمد.

6- چپ سنتی را چگونه ارزیابی میکنید؟

راستش را بخواهید من با این تقسیم بندی موافق نیستم و چیزی به نام «چپ سنتی» نمی‌شناسم. برای من مفهوم نیست به کدام نیروها می‌توان گفت «چپ سنتی» و بعد در مقابل به نیروهای چپ دیگر باید چه گفت. مثلاً باید گفت: «چپ مدرن»؟ حالا این چه مدرن چه خصوصاتی دارد؟ یا مثلاً باید گفت «چپ نو»؟ که این هم یک نام مشخص با معنای مشخص و سبقه ی تاریخی مشخص است. رفیقمان «بینا داراب زند» در گفتگو با همین سایت گزارشگران تقسیم بندی دیگری پیشنهاد داده بود. او چپ را به دو بخش «چپ رفرمیست» و «چپ انقلابی» تقسیم کرده بود و معیارهایی هم برای تشخیص هر دو ارائه کرده بود. من با این تقسیم بندی هم مخالفم. به نظر من این تقسیم بندی دست کم گویای همه ی مفاهیمی که من خودم را و خط و مرزهایم را با آن تعریف می‌کنم نیست. مثلاً فکر می‌کنم از هر نیرویی که خودش را چپ می‌داند به استثنای سوسیال دموکرات ها بپرسید: «تو به انقلاب اجتماعی برای تغییر نظام سرمایه داری اعتقاد داری؟» پاسخش مثبت است. باز از هر نیروی چپی به استثنای همان دوستانمان بپرسی: «تو به "همه ی قدرت به دست شوراها" اعتقاد داری؟» باز هم پاسخش مثبت است. ولی ممکن است بسیاری از همین نیروها که با اموری چنین کلی موافقت کرده اند چندین «اما» لایه لای این دو خط بگذارند. مثلاً بگویند: به انقلاب اعتقاد دارم ولی فکر می‌کنم جامعه ی ما آمادگی آن را ندارد. باز این مینای

مرزبندی من نیست. من هر چقدر هم که از این جامعه دور باشم در فضا که زندگی نمی‌کنم. من هم می‌دانم در جامعه بی‌که مسئله اش فعلن رهایی از بند استبداد است، در جامعه بی‌که عنصر آگاهی و نه عنصر آگاه وجود خارجی ندارد، سخن گفتن از انقلابی برای تغییر نظام سرمایه داری شبیه یک رویای کودکانه است. اما مرزبندی آنجایی جدی تر می‌شود که نیرویی چه در همین نظم موجود و چه در آن جامعه بی‌که احتمال پس از جمهوری اسلامی در آن زندگی خواهیم کرد، با همان توجیه پیش گفته مبارزه ی اجتماعی را تعطیل کند یا در بهترین حالت از آن پله بی بسازد برای صعود به فتوحات مجلس و دولت و باز ممکن است نیرویی بگوید: «ما اگر آن انقلاب اجتماعی رخ دهد، حکومت را به دست می‌گیریم و چون افراد نیک و پاکدامنی هستیم قدرت را به مرور به شوراها یا هر نهاد مردمی جایگزینی که کارکردهای آن را داشته باشد منتقل می‌کنیم.» و من بر اساس یک تجربه ی تاریخی که نیک ترین انسان های آن سال ها قدرت را به دست گرفتند و در نهایت کار را به انحلال شوراها کشاندند و نظامی جایگزین آن کردند که از دل آن استالین درآمد، با چنین جریانی مرزبندی خواهد کرد. می‌توان این بحث را تا ابد ادامه داد و حتی به تاکتیک ها و استراتژی هایی که از این شیوه ی تفکر استخراج می‌شود کشاند. می‌توان سوال های بی‌پایانی مطرح کرد که من هم برای آنها پاسخی ندارم. اما گمان می‌کنم یافتن آن پاسخ های منطبق با جهان امروز می‌تواند یک کار مهم باشد. علاوه بر این مفهوم دیگری هم در این تقسیم بندی گم است که برای من لااقل مهم ترین است. من اگر از واژه ی «دموکراتیسم» صحبت می‌کنم، نمی‌خواهم آن را به آینده ی فعلن ناموجود حواله کنم. نمی‌خواهم مانند شارلاتان های دم انتخاباتی ادعای مفت و بی پایه کنم که در جهان موعود ما همه آزادند. من باور دارم اگر با سلول هایت به این باور رسیده باشی نشانه های آن باید در رفتار و ادبیات و گفتنن همین امروز نمود داشته باشد. من نمی‌توانم وعده های نیرویی را قبول کنم که تحمل کوچکترین انتقادی را ندارد. من فکر می‌کنم این نیرو اگر روزی قدرت داشته باشد در مقابل همان انتقاد بی درنگ تو را به جوخه می‌سیارده. این را هم بگویم که هیچکدام ما که در جامعه بی استبدادی، در فرهنگی «بی چرا» رشد کرده ایم، از آلودگی ویروس استبداد در امان نیستیم اما این حساسیت شاید موجب شود تمرین کنیم که از همین امروز مستبد نیاشیم. راست این است که مهم ترین دلیل این که من خودم را چپ می‌دانم و مارکسیسم را به عنوان یک متمدن و روش قبول کرده ام، این است که بر این باور بودم و هنوز هم هستم که تنها از این طریق می‌توان حرمت و کرامت انسان را حفظ کرد. انسانی که از بندهای همه ی انواع بهره کشی طبقاتی، نژاد - قوم مداری و جنسیتی رها شده باشد می‌تواند انسان به مفهوم واقعی کلمه باشد. و بگذارد بی پرده پوشی بگویم اگر زمانی یکی از «رفقا» به من ثابت کرد که برداشت من اشتباه بوده است، قطع آن چیزی که به کناری می‌نهم دفاع از حرمت و کرامت انسان نیست. سنت چپ ایرانی اما از این دموکراتیسم خالی نبوده است و آنچه من می‌گویم حرف جدیدی نیست. برای نمونه «احمد شاملو» در آن همه‌می سال های ابتدایی انقلاب که تنها شعارهای ضدامپریالیستی در فضا به گوش می‌رسید مقاله ی بلندبالایی در دفاع از آزادی و آزادیخواهی به عنوان سرمقاله ی کتاب جمعه نوشت. یا من سفت و سخت معتقدم که جوخه های مرگ برای کشتن محمد مختاری و محمدجعفر پونده علاوه بر قصد فلج کردن کانون نویسندگان ایران و ترساندن دیگران، مبارزه با چنین نگرشی را هم در نظر داشتند. نمی‌خواهم کبابه ی این دو عزیز از دست رفته را بر دوش بکشم و به رسم کهنه ی برخی از نیروهای چپ برای جریان فکری خود «شهید» صادره کنم ولی بر پایه ی آثار برجسته مانده از آن دو چنین ادعایی دارم. یا پیش از آنها و همزمان با آنها و همین امروز هم می‌توان نشانه هایی از چنین باوری در میان برخی فعالان چپ دید و من خودم را به این سنت فکری متعلق می‌دانم.

7- آخرین سوال این است که چه انتظاری از نیروهای فعال سیاسی چپ و آزادیخواه در موقعیت کنونی با توجه به هشدارهایی که در رابطه با جنگ صورت می‌گیرد، دارید؟

به باور من «صلح» یک خواست سوسیالیستی است چرا که اساسن جنگ ریشه در نظام بهره کشی دارد. بنابراین صلح خواهی را یک وظیفه ی همیشگی برای سوسیالیست ها می‌دانم که ربطی هم به وضعیت امروز میهن ما ندارد. ما به عنوان فعالان چپ باید افشای ریشه های جنگ طلبی را به بخشی همیشگی از تبلیغات سوسیالیستی خودمان بدل کنیم. اما در مورد وضعیت ویژه یی که این روزها میهن ما گرفتار آن شده است، گمان می‌کنم تنها کافی نیست با سویی بی ضدامپریالیستی به موضوع بپردازیم. ما وظیفه داریم نقش هر دو سوی این بازی را در پدید آوردن چنین

وضعیتی نه تنها برای مردم خودمان بلکه برای مردم جهان آشکار کنیم. ما باید تمامی نهادهای مردم پایه و مترقی جهان را به یاری بخوانیم تا در مقابل تکرار فاجعه یی که کنار گوشمان در افغانستان و عراق رخ داد، ایستادگی کنند و به آنها بفهمانیم تنها محکوم کردن یک سوی این ماجرا کافی نیست. من فکر می‌کنم بهترین راه پیش گیری از شعله ور شدن جنگ این است که دست به کار تحولات درون زا باشیم، دست به کار ایجاد و تقویت نهادهای مردمی باشیم، دست به کار سازماندهی مبارزه ی اجتماعی در جامعه ی مدنی باشیم و بر همین مبنا معتقدم حتی همین مبارزه ی ویژه بر علیه جنگ احتمالی ایران و آمریکا که پیش از این نگاه خودم را به امکان وقوع آن توضیح دادم، پیوندی ناگسستگی با مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم دارد و از آنجایی که جنگ را یکی از نمودهای بربریت می‌دانم می‌خواهم بر جمله ی تاریخی رزا لوکزامبورگ بافشاری کنم که هیچ راه دیگری ممکن نیست، با سوسیالیسم یا بربریت. با سپاس فراوان- ی. صفاپی- 1 دسامبر

نامه‌ی یک جان کوچولو به یک گردآفرید

دوستش ندارم مریم! این حواری خورشید را دوست ندارم از بس یی مجبور شدم برای زندانی شدن بچه‌ها بنویسم. از بس دیگر دارد کور می‌شود همه‌ی حس‌هایم. از بس دیگر زلزله هم تکانم نمی‌دهد. روزگار شاه‌مان بود. روزگار هفت سوار سرنوشت را می‌گویم. آن اتاق کوچک را که من جان کوچولو بودم، تو بودی که گردآفرید بودی، دوست آمریکایی بود، فلرتیشیا و خوابیده تا ظهر و بانویی از شاتگهای و ... لعنت به این حافظه. دارم پیر می‌شوم گردآفرید! دارم پیر می‌شوم که او نام‌ها را فراموش کرده‌ام. راستی حالا بدان که یکی دو تار مو روی چانه‌ام سفید شده، یکی دو تار مو پشت گوش‌هایم و دلم که نکو. لعنت به من که پیر شده‌ام و حتی اگر بودی هم نمی‌گفتم که نگران نشوی. که با دندان‌های بالایت که کمی جلوتر از بقیه بود لب پاینت را نگزی. و اصلن این عادت تو بود. عادت تو بود وقت نگرانی‌های بزرگت برای گرفتاری‌های کوچک ما. لعنت به ما که می‌گرفتاری‌های کوچک داشتیم. درست مثل آن روز که من را به خواسته‌ی امنیت‌خانه اخراج کردند. عجب خری بودم من. عجب خری بودم که ندیدم تو از صبح داری لب پاینتی‌ات را می‌گری با دندان‌های بالایت. درست مثل آن روزهای بد که مصیبت نازل شده بود روی خانه‌ی من و تنها تو بودی که تلفن کردی. تلفن نکردی که فضولی کرده باشی، من از پشت گوشی می‌دیدم که داری لبیت را می‌گری. درست مثل حالا که از نامه‌ات دانستم نشست‌های توی زندان و داری لبیت را می‌گری ایقدر که نگران هم‌بندهایت می‌شوی. بزرگ نگران می‌شوی برای گرفتاری‌های هم‌بندهایت. اصلن به خاطر همین است که حالا نشست‌های توی زندان، به خاطر این که بلد بودی نگران شوی. به خاطر این که مثل خیلی‌های دیگر بلد نبودی سرت را بکنی زیر برف زندگی و نبینی که دارد چه می‌شود. نبینی که زن ایرانی دارد زیر سلطه‌ی بهره‌کشی له می‌شود. اما نگران نباش مریم جان! نگران نباش حضرت گردآفرید! هر تحول بزرگ تاریخی درست آنگاه آغاز شد که جماعتی آموختند نگران باشند، آموختند با نگرانی جهان اطرافشان را نگاه کنند، آموختند لب پاینت‌شان را بگزند و حالا ما از تو می‌آموزیم که نگران جان آدمی باشیم. از تو و از همه‌ی آنهايي که پیش از تو و بعد از تو به زندان رفتند و خواهند رفت. از همه‌ی آن جان‌های پاکي که دارند در چهارگوشه‌ی این سرزمین دیوار بلند ستم را با نوک سوزن می‌شکافند.

ما داریم تمرین دسته‌جمعی نگرانی می‌کنیم و این بوی بهاری‌ست که در راه است. بو بکش! حتی دردی اوین پر شده از عطر شکوفه‌هایی که خواهد شکفت. نگاه کن! پیچک دیواری دارد شاخه‌های جوان می‌رویاند دور میله‌ها. نگران نباش مریم جان! یکی از همین روزها، درست پای آن دیوار معروف، پای آن دیوار بلند سفره‌ی هفت‌سینمان را می‌چینیم تا دیگر آدمی نگران جان آدمی نباشد. این را باور کن رفیق نگران این همه آدمی!

خارج از دستور 1: **مریم حسین‌خواه** در زندان است. شما که نمی‌خواهید فرصت بدهید دمی به آسایش نفس بکشیم خوب نگاه کنید. ما داریم به آسودگی نفس می‌کشیم که یاران دربندمان پایداری می‌کنند. آزادشان کنید!

خارج از دستور 2: **تغییر برای برابری!**

خارج از دستور 3: **جمعه‌ی گذشته میزگرد ما در تلویزیون برابری پخش شد.** ما که می‌گویم یعنی من و کاوه مظفری و شهاب برهان. می‌توانید آن را در این **آدرس ببینید.**

هژیر - سایت حواریون خورشید

قوچانی و دوستانش یا انجمن اخوت نولیبیرال ها

مصطفی دهقان

دو شنبه 19 نوامبر 2007، بوسیله ی دیاکو

در سایت ببینید: [پیونده](#)

هر يك از شما كه تا به حال هفته نامه ي "شهروند امروز" را به صورت دنباله دار پیگیری کرده متوجه شده است كه بیشترین موضوعی كه گردانندگان این نشریه علاقه‌مندند تا به آن بپردازند عبارت است از سوسیالیسم، مارکسیسم و به طور كلي جریان چپ و نشان دادن این موضوع كه چپ تجسم تمامی پلیدی‌هاي جهان است.

نشریه ي "شهروند امروز" تقریباً در همه‌ي بخش‌ها و صفحاتش سعی می‌کند تا به این موضوع بپردازد و این تلاش گاه چنان كميك و خنده‌دار می‌شود كه به صورت مثال اگر در بخش پیشنهادفیلم‌اش در معرفي فیلم "زدان دریایی کارائیب" ناگهان به پاراگرافی برخوردید كه در آن طرف منفي و اهریمنی فیلم را مارکسیست‌ها و مخالفان جهانی‌سازی و طرف مثبت و خوب فیلم- چك اسپارو و دوستانش به خصوص آن خاتم زیبا- را طرفداران لیبرالیسم، اقتصاد آزاد و جهانی سازی بدانند، اصلن تعجب نخواهید كرد.

در حقیقت نشریه‌ي "شهروند امروز" نمایان‌گر چهره‌ي واقعی لیبرال‌هاي وطنیست. چهره‌ي كه نقاب پرافکنده و فارغ از تمامی سخن‌هاي به ظاهر زیبایی پیشین‌اش در دفاع از آزادی بیان، پلورالیسم، تساهل و تسامح لیبرالی، و رواداری، فاشیسم را در خیال می‌پروراند و برای عملی شدن‌اش سرکوب جریان چپ را توصیه می‌کند.

در كل قوچانی و دوستانش یا انجمن اخوت نولیبیرال ها دو شكل كار را برای پیاده کردن اهدافشان پی گرفته‌اند:

1. جعل رخدادها، وهن شخصیت‌هاي چپ و مصادره به مطلوب کردن وقایع تاریخی از طریق دست اندازی به آنها

2. ترسیم دورنمایی ترسناك و وحشت‌آفرین از حاکمیت چپ‌ها

البته نباید فراموش کرد كه شیوه‌ي كه قوچانی برگزیده از ابداعات او نیست و پیش از وی پدران معنوي و فكري‌اش یعنی احسان نراقی، ابراهیم یزدی و همكار خارج‌نشین‌شان علی‌رضا نوری‌زاده قلب تاریخ و وهن افراد را سرلوحه‌ي كار خود کرده بودند؛ از آن جمله است توصیه‌ي نراقی در دانشگاه مشهد به حاکمیت در سرکوب جریان چپ، اخطار ابراهیم یزدی به دولتیان درباري تولد دوباره‌ي چپ در دانشگاه و جامعه و از دست رفتن دین و ایمان مردم، مصاحبه‌ي احسان نراقی با VOA و توجیه شکنجه‌ي كه در دهه‌ي شصت بر زندانیان چپ انجام می‌شد و تائید ضمنی تکرار آن در شرایط فطمی و ناگزیر خواندن شکنجه و اعدام- كه دقیقاً نعل به نعل همان كاری است كه رفقای نولیبیرال قوچانی، یزدی و نراقی در نشریه‌ي نو محافظه كاران آمریکا یعنی "فاران افیر" انجام می‌دهند- و در کنار این‌ها زمینه‌چینی تنوریک حمله‌ي آمریکا از طریق ترجمه و نشر مقاله‌هاي افرادی چون فون‌هایك و هانتینگتون و دیگر فیلسوفان!!! جنگ‌طلب و در بخش ایرانی آن تنوریزه کردن همین موضوع از طریق موسا غنی‌نژاد و تلاش وی در توجیه استعمار و استثمار دنیای سرمایه‌داری و بیان این مطلب كه «غرب هیچ‌گاه ما را استثمار نکرده بلکه این ما بوده‌ایم كه تلاش چند صد ساله‌ي آن‌ها را در كسب دانش و تکنولوژی به بهای ناچیز يك بشكه نفت از آن‌ها غصب کرده‌ایم پس در حقیقت این ما بوده‌ایم كه آن‌ها را استثمار کرده‌ایم». كه لایذ بر اساس استدلال غنی‌نژاد حمله‌ي آمریکا به عراق و افغانستان به علت تمایل مازوخیستی آمریکاییان به استثمارشدن توسط کشورهای دیگر است.

این‌ها همه و همه آن درس‌هایی است كه قوچانی از پدران‌اش آموخته. اما بیابید عینی‌تر و ملموس‌تر به مسئله بپردازیم. در مورد ویژه‌نامه‌ي چه‌گوآرا و نوشته‌هاي قوچانی و دوستان‌اش، رفقای‌مان هریر پلاسچی، فواد شمس و دیگران به خوبی سخن گفته‌اند اما جدیدترین شاهکار این نویسنده‌ي لیبرال ایرانی سرمقاله‌ي شهروند شماره‌ي 23 است كه گویا قرار بوده در آن به قیصر امین‌پور پرداخته شود ولی پیش از اینکه در این مقاله از قیصر امین‌پور اسم برده شود به نام احمد شاملو بر می‌خوریم گویی قرار بوده مقاله در رابطه با شاملو نوشته شود.

در هر صورت قسمت‌هایی از آن مقاله كه به شاملو و دیگر شاعران نوپرداز چپ پرداخته شده چنین است:

«حتا رادیکالیسم خفته در شعر مدرن- كه شاعران آن را در تقابل با سلطنت پهلوي قرار می‌داد- از عوارض و علایم شبه مدرنیسم پهلوي بود كه در شعر شاعرانی چون احمد شاملو تبلور می‌یافت و آنان با وجود

مزیندی سیاسی در افق فلسفی و جهان‌بینی مذهبی(لایسیزم) با این نظام سیاسی هم‌راهی و همراه بودند»

«شعر مدرن در موضع‌گیری سیاسی گاه شعری انقلابی بود در نقد دیکتاتوری پهلوي و سرمایه‌داری. دولتی و امپریالیسم غربی كه بر ایران آن زمان تحمیل می‌شد. گروهی از شاعران در سطح مجادلات سیاسی می‌ماندند و به دلیل کوتاهی عمر و باختن جان(نه در مقام شاعر كه در جایگاه چريك) موفق به فتح قله‌هاي شعری نمی‌شدند و بیش‌تر به سبب اعتقادات سیاسی خود به شاعرانی نامور تبدیل می‌شدند و گروهی دیگر گرچه از منظر شكاف سیاسی اپوزیسیون محسوب می‌شدند اما با برجسته کردن پیوند فكري خود با حكومت سعی می‌کردند از مزایای لائیک بودن بهره برند و حیات شعری خود را تا فتح قله‌هاي شعری ادامه دهند. خسرو گل‌سرخي شاخص گروه اول و احمد شاملو شاخص گروه دوم بود كه نظام پهلوي در برخورد با آن‌ها در وضعیتی متناقض به سر می‌برد، از سویی شاملو را همسو با خود می‌یافت و از سویی دیگر اختلاف نظر سیاسی با او را احساس می‌کرد»

« [در رژیم جمهوری اسلامی] اگر فروغ فرخ زاد زن نبود به واسطه‌ي "ایمان بیابوریم به آغاز فصل سرد" همتای جلال آل احمد ستوده می‌شد»
«همان‌گونه كه شاملو در جهان‌بینی فلسفی با نظم گذشته متحد بود و در تحلیل سیاسی از آن فاصله داشت، قیصر در جهان‌بینی دینی با نظم جدید متحد بود و در تحلیل سیاسی از آن فاصله می‌گرفت»

« [قیصر] شاعر جهان بی‌خدا نبود، همچون شاعران نو مخالف قدرت بود اما ضد حكومت نبود»

جناب آقای قوچانی علاوه بر رسالت تاریخی‌اي كه اندیشه‌ي لیبرالی‌اش بر عهده‌ي او گذاشته كه همانا وظیفه‌ي خطیر روشن‌نگری و تحكیم مبانی فكري و فرهنگی آن است؛ خدمت دیگری نیز به خوانندگان ارائه می‌دهد، قوچانی با كمك نوشته‌هایش فرد را به این اندیشه‌ي مترقی می‌رساند كه تفاوت انسان با دیگر موجودات تفاوتی اندك و قابل رفع است.

بر طبق نظرات روشن‌گرانه‌ي ایشان جهان‌بینی و ایدئولوژی يك فرد صرفن به تعیین تكلیف‌اش با مسئله‌ي مذهب برمی‌گردد و چون شاملو لائیک بوده و حكومت پهلوي هم حكومتي لائیک بوده، پس «جهان‌بینی فلسفی شاملو با رژیم پهلوي متحد بوده» و اگر اختلافی هم بوده، «در مخالفت سیاسی با قدرت بوده و نه در ضدیت با حكومت پهلوي».

احتمالاً در ادامه‌ي تاریخ‌نگاری به‌روایت قوچانی، در شماره بعد می‌خوانیم كه تازه شاملو و دیگر شاعران چپ جزو «كارگزاران فرهنگی حكومت پهلوي» هم بوده‌اند ولی این قضیه به‌علت غیرشفاف‌بودن، سرکوب‌گر بودن و هوچی‌بودن مارکسیست‌ها هیچ‌گاه در تاریخ ثبت نشده بود كه جناب قوچانی رشادت به‌خرج داده و زحمت ثبتش در تاریخ را یك‌تنه متحمل شده‌اند.

این هرزه‌نگاری تاریخی زمانی جالب می‌شود كه حضرتش در مقاله‌ي دیگری محمدرضا پهلوي - یار غمخوار و ژاندارم آمریکا در منطقه را سوسیالیست معرفی کرده و اصلاحاتی كه به‌سفارش آمریکا، تحت لوای اصل 4 ترومن و دیگر دستورات آمریکایی‌ها در ایران انجام شده بود را دلیل سوسیالیست‌بودن وی می‌خواند!

از طرف دیگر، براساس تفكرات قوچانی به‌طوركلي فروغ هم همتای جلال آل‌احمد بوده و اگر زن نبود مورد وثوق جمهوری اسلامی قرار می‌گرفت! من هرچه بیشتر فكر كردم كه "ایمان بیابوریم به آغاز فصل سرد" چه ارتباط فكري و اندیشگی با جمهوری اسلامی و یا جلال آل‌احمد دارد، كمتر یافتم ولی گویا قوچانی از علم لدنی برخوردار است و از چیزهایی خبر می‌دهد كه تا به‌حال هیچ بشری در جهان به آن نرسیده است.

برای دریافت مشابهت‌هاي تاریخ‌نگاری قوچانی با نراقی، بد نیست اشاره‌ي به سخنرانی نراقی در مشهد با عنوان «ایدئولوژی‌هاي ناكجاآباد» بیان‌دازیم؛ آن جا كه نراقی با شهامت تمام بن‌لادن را كه به‌اعتراف خود آمریکایی‌ها عنصری ساخته‌ي پرداخته به‌دست آن‌ها برای مقابله با نفوذ کمونیسم بوده را تحت‌تأثر مارکسیسم می‌داند و حرکتش را ملهم از اندیشه‌هاي مارکسیستی قلمداد می‌کند.

اصولن شكل تاریخ‌نگاری قوچانی، نراقی و یزدی، به‌صورتی است كه گوپلز، وزیر تبلیغات آلمان نازی و از رفقای فكري این حضرات، اگر زنده بود از فرط شگفتی خرقة نهی می‌کرد.

اگر هرزه‌نگاران تاریخی. پیشین، بخش‌هایی از اتفاقات را كه به‌نفع‌شان نبود، پوشیده می‌گذاشتند و عنوان می‌کردند كه این اتفاق خاص هرگز رخ نداده؛ نراقی، قوچانی و دوستانش، فجایع تاریخی لیبرال‌ها و حكومت‌هاي سرمایه‌داری را در نهایت آرامش به مارکسیست‌ها منتسب می‌کنند و يك‌شبه يك جریان یا حكومت را از سرمایه‌داری به کمونیستی تبدیل

می‌کنند و در آخر با قیافه‌ی حق به‌جانب دست به کمر می‌زنند و می‌گویند، دیدید که این کمونیست‌ها چه موجودات رذل، بیست و آدم‌خواری هستند؟ اما واقعاً چه پیش آمده که قوچانی و دارودسته‌اش، «انجمن اخوت نئولیبرال‌ها» تا این حد از به‌فول‌خودشان «سوسول‌سوسیالیست‌ها» به‌وحشت افتاده‌اند؟ چه شده که قوچانی «نفوذ اندیشه‌های کمونیستی در دانشگاه‌های ایران» را هشدار می‌دهد و اعلام نگرانی می‌کند؟ توصیه‌های مشفقانه و التجای دردمندانه‌ی قوچانی به نیروهای امنیتی برای آن‌که به‌اشاره‌ی «محافظه‌کاران سرشناس این التقاط جدید را در نطفه خفه کنند»، برای چیست؟ چه پیش آمده که اطلاعاتی‌های دهه‌ی 60 و اصلاح‌طلبان دهه‌ی 80 و 70 به‌رغم دو دهه تلاش، برای زدودنِ خاطره‌ی جنایت‌های‌شان در دهه‌ی 60 و ادعای تغییر روش و لیبرال و آزادی‌خواه‌شدن‌شان باز هم به‌همان ادبیات گذشته‌شان روی آورده‌اند و از «غیرت‌دینی» دم می‌زنند، التقاط را هشدار می‌دهند، فریاد و اسلام‌سرمی‌دهند، بی‌خدا بودن چپ‌ها را عمده می‌کنند و از رفقای حکومتی‌شان می‌خواهند که به‌جای نزدیکی به کمونیست‌های بی‌خدای آمریکای لاتین به «براداران مؤمن و مسلمان‌مان در ترکیه و عراق نزدیک شویم»؟

چه خطری در راه است که قوچانی تساهل، تسامح و رواداری را که چندی است از آن دم می‌زند و سعی می‌کند آن را به پوسن‌ترین لیبرالیسم وصله کند، به کناری گذاشته، دم‌زدن از پوپر و فون‌هایک و فریاد آزادی بیان سر دادن را فراموش کرده و «محافظه‌کاران سرشناس» را فرامی‌خواند تا «مانع از تکرار فاجعه شوند و التقاط جدید را در نطفه خفه کنند که خیر دنیا و آخرت ایرانیان مسلمان در آن است»؟

آن‌چه قوچانی را چنان آشفته کرده که تمام هم و غم خویش را در این 23 شماره‌ی شهروند، به هشدار تولد دوباره‌ی چپ معطوف کند، این موضوع است که چپی که در حال شکل‌گیری در جامعه‌ی ایران و نه فقط دانشگاه است، چپی است که به گذشته‌ی خود وقوف کامل دارد، گذشته‌اش را خودش بی‌رحمانه نقد کرده و درس گرفته، چپی است که ضرورت دموکراسی را عمیقاً احساس می‌کند و به هم‌هی جنبه‌های تضاد در جامعه حساس است؛ از مسئله‌ی زنان، مسئله‌ی کودکان کار و مسئله‌ی حقوق دموکراتیک گرفته تا مسئله‌ی کارگران و دانشجویان همه و همه مسئله و دغدغه‌ی این چپ جدید است و در هم‌هی این عرصه‌ها و ساختارها حضوری جدی و فعال دارد.

به قول رفیق‌مان هژیر پلاسچی: «آن‌ها می‌دانند که از میان هم‌هی جزم اندیشه‌ها و گفتن‌های استبدادی، چپی در حال سربرآوردن است که دموکرات، رهایی‌خواه و عدالت‌طلب است. چپی که اگر نه‌الاش درخت شود آن‌چنان توهمند خواهد شد که هم‌هی رشته‌های لیبرالیسم را پنبه می‌کند چپی که نه تنها نوک نیز پیکان مبارزه‌اش بر علیه رجاله‌گان و غارت‌گران است بلکه در مبارزات دموکراتیک برای به کف آوردن مطالبات دموکراتیک نیز پیشرو و پیشاهنگ است. آن‌ها اما تلاش می‌کنند خود را به ندیدن بزنند. آن‌ها می‌خواهند برای خنکی دل خودشان هم که شده دست روی جریان‌هایی بگذرانند که بازتولید کننده‌ی گفتن‌های استالینیستی شده‌اند. آن‌ها از باور آن بخشی از چپ که آزادی و عدالت را در کنار هم می‌خواهد، آن چپی که باور دارد تضاد عدالت و آزادی یک یابودنی تبلیغاتی هم‌رایه‌داری جهانی است، هراس دارند.»

قوچانی خطر را احساس کرده چون می‌داند چپی که در حال برخاستن است تمام جریان چپ در گذشته را از آن خود می‌داند و آن را تاریخیت خود به حساب می‌آورد اما شیفته‌ی گذشته خود نیست و بر نقاط تاریک و منفی گذشته‌اش بیش و پیش از آن که لیبرال‌ها نقد کنند خود نقد کرده و درس گرفته است.

به همین دلیل است که قوچانی و دوستانش «انجمن اخوت نئولیبرال‌ها» از بیم عمده شدن نقش چپ‌ها در جنبش‌های اجتماعی که در کشور جاریست به هیچ کدام از این جنبش‌ها نمی‌پردازند؛ نه جنبش زنان را گزارش می‌کنند، نه به مقاومت کارگران و سرکوب آن‌ها می‌پردازند و نه به تلاش دانشجویان برای ایجاد تشکل‌های مستقل دانشجویی بهایی می‌دهند.

اینان تنها سر در لاک خود کرده‌اند، فحش‌نامه علیه چپ صادر می‌کنند و چهره‌های جزم‌گرای گذشته‌ی چپ را عمده می‌کنند ولی غافل از این‌اند که ما خود بیش از آن‌ها آن جزم‌گرایی را نقد و نفی کرده‌ایم. آن‌ها چپ جدید را تحقیر می‌کنند و «سوسول‌سوسیالیست» خطاب‌شان می‌کنند ولی همین «سوسول‌سوسیالیست‌ها» چنان وحشت و به‌جان‌شان افکنده و خواب شب‌شان را پریشان کرده‌اند که دست از تمام ادعاهای لیبرالی‌شان برمی‌دارند، چهره‌ی واقعی لیبرالیسم را عیان می‌کنند، دلیلیست‌گی‌شان به فاشیسم را فریاد می‌زنند و نیروی‌های امنیتی را کد می‌دهند که بریزد و

بریزد و بشکنند و بکشند و خاوران‌های جدید بسازید «که ایمان امت مسلمان‌مان از کف رفت».

قوچانی و رفقای‌اش نیروهای امنیتی را هشدار می‌دهند که اگر این چپ از خاکستر دهه‌ی 60 قفتوس‌وار برخیزد، دیگر نه ما می‌مانیم و نه شما؛ چون بودن ما و شما، و به‌کل، تمام لیبرال‌های جهان، بسته به خاصه‌خوارای‌های اقتصادی، انحصار بر منابع جهان، استثمار مردم و جنگ و لشکرکشی به گوشه و کنار جهان است ولی اگر این بی‌خدایان بیایند بساط انحصار پدرخوانده‌های ما را که چنبره زده‌اند بر اقتصاد این جهان، برخواهند چید و در نتیجه بساط ریزه‌خواری چون قوچانی هم تعطیل خواهد شد و تایم "TIME" اش از دست می‌رود. او هشدار می‌دهد که این‌ها پیگیرانه به‌دنبال تقسیم منابع و ثروت جهان برای هم‌هی مردماند، ایقان آزادی و برابری را توأمان خواهند، ایقان پیگیران جدی مسائلی زانند و از طرف دیگر، به‌جد به‌دنبال لغو کار کودکانند؛ همان کودکانی که در چاپخانه‌ی نشریه‌ی آقای قوچانی صفحات نشریه‌اش را جلا می‌دهند تا جناب قوچانی و دوستانش، حساب بانکی‌شان را جلا دهند.

قوچانی می‌داند که این چپ اگر بر پای خود بایستد، دیگر از جهانی‌سازی در نام و انحصار اقتصادی در اساس، خبری نخواهد بود تا منافع ویژه‌اش، شامل بلندگوهای تبلیغاتی چون شهروند امروز یا انجمن اخوت نئولیبرال‌ها شود.

قوچانی و رفقای‌اش که فرش قرمز را در جلوی حمله نظامی آمریکا پهن کرده‌اند، به‌خوبی می‌دانند که این چپ اگر سرکوب نشود، اگر قصابی نشود، اگر از جامعه حذف نشود و به خاوران کوچ نکند، بساط سفره‌های رنگین آن‌ها را برخواهد چید و دیگر باید با رویای مدیریتش بر شبکه‌های همچون CBS یا CNN، در این کشور وداع کند. به همین دلیل عزم جزم می‌کند و از تمام ابزارهایش استفاده می‌کند؛ ماهرویان را فرا می‌خواند تا به اسم معرفی کتاب، مرتضی‌امین را بگوید، خسرو ناقد را ندا می‌دهد تا به‌جای معرفی لشک کولاکوفسکی، چپ را زیر سؤال ببرد و از آن طرف موسا غنی‌نژاد و دوستانش، طیبیان و نیلی را عمده می‌کند تا حمله‌ی آمریکا به ایران را تئوریزه کنند، فون‌هایک را در صفحه‌ی اندیشه‌اش تبلیغ می‌کند تا نفرت کودکان‌اش از چپ را فریاد کند و با کلماتی زیبا، فاشیسم را نسخه بیچید.

اما برادر قوچانی نگران نباش! هرچند کلامت در برخورد با چپ بسیار شبیه به واژگان برادرت حسین شریعتمداری است ولی بدان که این جریان چپ هیچ‌گاه به‌مانند شما آزادی‌بیان را تنها برای خود نمی‌خواهد. این چپ حقتان را در بیان شطحیاتان سلب نمی‌کند، با شما کاری ندارد، اما پدرخوانده‌های شما کارهای بسیار دارد؛ با آن‌ها که سلطه‌شان بر اقتصاد این جهان وهنی است به ساخت انسان، البته گمان نمی‌کنم اگر دست طمع آن‌ها کوتاه شود، شما و دوستان‌تان نیز رغبت چندان برای بیان افکار‌تان نداشته باشید زیرا دلان اندیشه، اندیشه را به بها می‌فروشند نه به دغدغه.

اما وظیفه‌ی ما چپ‌ها در این شرایط، هوشیاری و هوشیاری بیش از گذشته است. آیا تصور این‌که اگر نیروهای سرکوبگر نسخه‌ی قوچانی را در دست بگیرند چه زهر چشم وحشتناکی از جریان چپ خواهند گرفت و چه اعدام و سرکوب دیگری برپا خواهند کرد، سخت و دشوار است؟

فراموش نکنیم که صحبت‌های قوچانی و دوستانش در انجمن اخوت نئولیبرال‌ها کاملن شبیه به صحبت‌های دهه‌ی شصت‌شان در ضرورت سرکوب چپ و کم‌کردن شر آن‌ها از سر امت مسلمان است. به‌همین دلیل است که ما باید مبارزه‌مان را جدی‌تر بگیریم، بیش‌از پیش در پالایش اندیشه‌مان بکوشیم، به گذشته‌مان دقیق‌تر بیندیشیم و درگیری و دخالت‌گری‌مان را در تمامی جنبش‌های اجتماعی جدی‌تر و عمیق‌تر کنیم.

ما باید بتوانیم حضورمان را در جنبه‌های مختلف مبارزه طبقاتی پرنرگتر کنیم و در همان‌حال می‌بایست، نردمان را بر گفتن جزم‌گرای گذشته، هم در بیان و هم در عمل به‌وضوح نشان دهیم.

ما باید بر ارزش‌های دموکراتیک پای بفرسیم و نشان دهیم که به‌فول رفیق‌مان «همزمان دموکرات، انقلابی و رادیکال» هستیم. ما باید به تلاش‌مان در دانشگاه برای ایجاد تشکل‌های مستقل دانشجویی بیافزاییم و از سوی دیگر مبارزه‌مان در عرصه‌ی کارگری را جدی‌تر دنبال کنیم. ما باید پرچم مبارزه دموکراتیک زنان را به نیروی خود برافراشته‌تر کنیم و در کنار آن مقابله‌مان را با جنگ‌طلبان و طرفداران جهانی‌سازی برجسته‌تر کنیم.

آشفته‌گی، سراسیمگی، و عصبانیت قوچانی و دوستانش به ما این هشدار را می‌دهد که می‌باید، دشمن طبقاتی‌مان را نه فراموش کنیم، و نه دست کم بگیریم، این آن چیزی است که آب در خوابگاه مورچگان می‌افکند. منابع:

1. "ایدئولوژی‌های ناکجاآباد"، روزنامه اعتماد ملی، 21 دی ماه 85
2. "شاعری که شهید شد"، محمد قوچانی، شهروند امروز، شماره‌ی 23
3. مصاحبه‌ی احسان نراقی با VOA، 17 آبان 85
4. "پوپولیسم جاده صاف کن کمونیسم"، محمد قوچانی، شهروند امروز، شماره‌ی 15
5. "هنر نزد ایرانیان..."، موسا غنی‌نژاد، شهروند امروز، شماره‌ی 15
6. "شما را چه به چه"، هژیر پلاسچی، سایت سلام دموکرات

اینجا زندان است و من زنی در میان زناتی که دردهایشان مثال روشن نابرابری است

نوشته مریم حسین خواه از بند 3 عمومی زندان زنان اوین
اینجا زندان است. بند زنان زندان اوین. اولین بار نیست که به اینجا می آیم. بار اول نیست که به اوین می آیم. بار اول خیرنگاری بودم که با رئیس زندان سلول به سلول جلو می رفتم و برای اولین بار سرگذشت زناتی که به جرم اعتیاد، فحشا، و قتل اسیر چهاردیواری زندان بودند را می شنیدم که بنویسم اما فقط چند کلمه؛ همان قدر که بودن رئیس اجازه می داد. همان روز بود که همه زندانیان در حضور مسئولان بند از شرایط زندان تعریف کردند و گفتند که مشکلی ندارند، اما هنگام رفتن، کاغذ مجله ای را در جیب گذاشتند که "به داد ما برسید، این جا هیچ کس به فکر ما نیست."

بار دوم من هم زندانی بودم. درست مثل همه آن زندانیان در بند 30 نفر از فعالان زن در انفرادی بودند و من آشفته و نگران، میان غم زناتی که همیشه از آنان می نوشتم، و سرنوشت نامعلوم دوستانم سرگردان بودم. آن روز برای آنها مهمانی بودم که به زودی می رفت. این بار، بار سوم اما، همه چیز متفاوت است. حالا من با این وثیقه صد میلیون تومانی یکی از خودشان هستم. یکی از صدها زنی که سال ها است گرفتار دیوارهای بلند اوین اند و هیچ دادرسی ندارند. نه قانون به فریادشان می رسد، نه خانواده و نه هیچ کس دیگر. اصلا معنای بی پناهی را فقط اینجاست که می توان فهمید. در چشمان زناتی که اگر قانون کمی، فقط کمی، عادلانه تر بود آنها اینک در خانه هایشان در کنار فرزندان شان بودند. زناتی که هیچ شباهتی به کلیشه های ما از زندان زنانه ندارند. زناتی که برخی به خاطر تاب نیاوردن قوانین نابرابر خود مجری قانون شده اند و به گفته قانونگذار قانون شکن.

برخی به خاطر ناآگاهی و فقری که همیشه دامن گیر زنان بود گرفتار شده اند و برخی همچون لیلا به خاطر این که از دادگاه درخواست نفقه کرده اند! پاورش سخت است اما لیل 47 ساله، بیست سال است که می خواهد از شوهری که او و کودک عقب مانده اش را رها کرده و رفته، نفقه اش را بگیرد و هیچ دادگاهی هنوز به داد او نرسیده لیل با چشمان پر از اشک به زمین خیره شده و می گوید: «هنوز دو سال از ازدواجمان نگذشته بود که فهمیدم شوهرم قبل از من زن داشته. دختر عقب مانده ام که به دنیا آمد ما را رها کرد و رفت. من ماندم و دو بچه کوچک که یکی هم عقب مانده بود و باید خرج دوا و درمانش را می دادم. شوهرم خانه داشت، ماشین داشت، مال و اموال داشت، من فقط آن قدری می خواستم که خرج این دو بچه بدبخت و مریض را بدهم اما او نداد و هیچ دادگاهی هم محکومش نکرد.» وقتی می پرسم: «چرا طلاق نگرفتی؟ می گوید: "هنوز امیدم به قانون است که شاید نفقه فرزندانم را بگیرم." می گوید: «فقط ده میلیون تومان هم برای بیست سال زندگی بدهد می روم و خودم را خلاص می کنم. نمی دهم اما... دو روز پیش شوهر لیل در دادگاه گفته نفقه نمی دهد و لیل و بچه هایش را کتک زده. قاضی لیلایی را که کتک خورده و شوهرش را که کتک زده با هم به زندان فرستاده به جرم به هم ریختن نظم دادگاه. آن هم به زندان اوین. شوهرش همان شب سند گذاشته و آزاد شده و لیل با چشمانی اشکیار و نگاهی ناپاوار در انتظار این است که شاید کسی برایش سند بگذارد و آزادش کند...

هر گاه از بی حقوقی زنان می گویم نفقه و مهریه را به رخ مان می کشند، همه با این جمله آشناییم که «با داشتن این ها دیگر چه می خواهید؟! لیلها و لیلهاها، اما نه مهریه ای دارند که به اتکالی آن بتوانند زندگی کنند و نه نفقه ای. تجربه لیل می گوید «مرد اگر بخواهد نفقه نمی دهد» و هیچ قانون و دادگاهی نمی تواند او را وادار به پرداخت نفقه کند و نباید حقوق بدیهی ای همچون برابری در دیه، ارث، شهادت، حق داشتن طلاق، ... را به بهانه داشتن نفقه و مهریه ای که گرفتن آن گاه ناممکن می شود نادیده گرفت.

لیلا یکی از صدها زنی است که به خاطر قانون نابرابر، زندگی اش را باخته و حالا از تمام دنیا فقط یک سقف آهنی دارد و دیوارهایی که تمام نمی شود. این ها را که می نویسم، چند قدم آن طرف تر از من زنی جوان که بدنش کیود کیود است در حال گریستن است. گریه که نه ضجه می زند. سر به دیوار می کوبد. فریاد می زند. و می خواهد خودش را بکشد، با روسری ای که به گلو گره زده است. شاید همین ناامیدی از قانون و عدالت است که او را تا چند قدمی مرگ آورده است. شبی که روز قبلیش تهدید به بازداشت شده بودم در فکر برنامه ای بودم که که در زندان دوام بیاورم. اما حالا می ترسم وقت کم بیاورم. میان این همه زنی که زندگی و دردهای هر کدامشان مثالی روشن از نابرابری است. دوشنبه 28 آبان 1386

حکومت نظامی در دانشگاه و کوی دانشگاه

در راستای اعمال فشار هر چه بیشتر برای جلوگیری از برگزاری مراسم 16 آذر، نیروهای امنیتی فضای دانشگاه تهران و همچنین خوابگاه های پسران و دختران را وارد شرایطی همچون حکومت نظامی کرده اند. به گونه ای که شب گذشته حراست دانشگاه با حمله به اتاق های دانشجویان از جمله علی عجمی اقدام به تفتیش وسایل آنان نمودند همچنین امروز در دانشگاه نیز نیروهای حراست با شکستن قفل کمد های دانشجویان از جمله بهزاد باقری اقدام به تفتیش گسترده ی وسایل دانشجویان نمودند. آرش پاکزاد و حسن معارفی در خانه محل زندگی شان مورد حمله ی نیروهای امنیتی قرار گرفته و بازداشت شدند. هنوز از نحوه ی بازداشت و محل نگهداری آنان اطلاعی در دست نیست. همچنین بهرنگ زندی نیز پس از احضار به اداره ی اطلاعات در روز یکشنبه هنوز در بازداشت به سر می برد. خبر می رسد که حامد محمدی نیز پس از گذشت یک هفته از دستگیری هنوز در بند است. طبق آخرین خبر دریافتی میلاد معینی دانشجوی دانشگاه مازندران نیز صبح امروز بازداشت شد. گزارش ها حاکی از آن است که پس از احضار وی به اطلاعات بایلسر تا کنون خبری از وی در دست نیست. برگرفته از سایت پلی تکنیک (کمپین آزادی پلی تکنیک)

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص

میشوند، الزاما بیانگر مواضع سازمان

نیستند.